

گامی در اساطیر

محمد رضا درویش





انتشارات بابک - اصفهان چهارراه حکیم نظامی

۸۰ ریال

چاپ شاطر - اصفهان

محمد رضا

گامی در اساطیر



نقد و بررسی

۱

گامی در اساطیر

محمد رضا درویش



کتابخانه ملی و اسنادخانه ایران

شماره ثبت در اداره فرهنگ و هنر اصفهان $\frac{۴۵۶/۱۶}{۲۵۳۵/۶/۱۸}$



انتشارات بابک چهارراه حکیم نظامی

- ☐ گامی در اساطیر
- ☐ محمد رضا درویش
- ☐ تعداد ۲۰۰۰ نسخه
- ☐ چاپ نشاط
- ☐ چاپ اول شهریور ۲۵۳۵
- ☐ ۸۰ ریال

فهرست

فصل اول :

- ۱- تعریف اساطیر
- ۲- اسطوره - هنر - افسانه
- ۳- اسطوره و زبان
- ۴- اسطوره و تاریخ
- ۵- اسطوره و علم
- ۶- اسطوره - فلسفه - اخلاق
- ۷- مبانی تجربی اسطوره

فصل دوم :

موضوعات اساطیری :

- ۱- تبارخدائی
- ۲- شهرها
- ۳- کوه - زمین - سنگ
- ۴- تولد
- ۵- رودها
- ۶- جاودانگان
- ۷- زنده شدن مرده

فهرست

- ۸- سفر به بهشت و دوزخ و دنیای مردگان
- ۹- بفند بالائی انسان
- ۱۰- رفتن به آسمان
- ۱۱- نبرد روشنائی و تاریکی
- ۱۲- طولانی بودن عمر
- ۱۳- افسون تقلیدی
- ۱۴- دگرشکلی انسان
- ۱۵- گذشتن و قدم زدن بروی آب
- ۱۶- انسانخدائی
- ۱۷- برگشتن از دنیای مرگ
- ۱۸- حیوانات و پرندگان
- ۱۹ طافون
- ۲۰- درختان و گیاهان

«فصل اول»

«تعریف اساطیر»

اسطوره ، نوعی توجیه «جهان» و «انسان» است ، به شیوة
تخیلی .

هرچند در بافت اسطوره ، نوعی توجیه کردنهای علمی و منطقی
پیدا میشود ، اما ، باید گفت که نتیجه نهائی همانست که گفتیم : یعنی
گستر دگی تخیل .

و این گستر دگی تا بدان حد است که اگر بخواهیم اساطیر را
به گونه ای واقع گرا (= Relism) بنگریم به قول نوشین: «شیرینی
و خارق العادگی افسانه ها از بین میرود» (۱)

صادق هدیت می نویسد «در موضوع اعتقادات ، بشر برای
راهنمایی خودش به عقل اتکاء نمیکند ، ولی بواسطه میل و احتیاجی
که بدانستن علت وجود اشیاء دارد به قلب و احساسات و قوه تصور

مولر می گوید: اساطیر عبارتست از مشاهدات و تفکرات اولیه اقوام و بهمین جهت طرز زندگی و فکر مردم را آشکار میسازد و اساطیر را باید يك زبان ساده و بیجانانه تلقی کرد» (۳)

علی اکبر ترابی به نقل از «آندره لالاند» می‌گوید: اساطیر حکایت افسانه‌ای از اصل «ایالات» که مبنای منطقی «حقیقی» ندارند و در آنها عوامل و مؤثرات غیر شخصی که غالباً این عوامل قوای طبیعت می‌باشند، بصورت «وجودات شخصی» که کارها و ماجراهای ایشان مفهوم و معنای تمثیلی دارند تجسم می‌یابند» (۴)

فیهما «نارسیا» و «ناله» میجویند و در این مصلحت، نتیجه
 «لوروا» که در اساطیر طبیعی تعمق نموده و این افسانه‌ها را که
 در آنها پدیده‌های زمینی و آسمانی در نتیجه تصور و تخیل و تفکر مبهم
 انسانهای ابتدائی در روی طبیعت، و شخصیت دادن به پدیده‌های
 مرموز و متغیر است، میجویند و در این مصلحت، نتیجه
 مربوط به آن به وجود آمده‌اند صورت اولیه دانش دانسته است» (۴)

[illegible]

هتلانی دارد ، در جهان اسطوره راهی ندارد .

قانونمندی علمی و منطقی «طبیعت» ، «جامعه» ، «شعور» در نگرش انسان اسطوره ای چیز نیست بی ربط .

خصیلت باورانه ی اسطوره ، عنصر بنیادی جدائی آن از هنر و افسانه است . هر چند افسانه و هنر ، چون جهان اسطوره ، جهان دیوها و انسانها ، جهان پرراز و رمز درختان و سنگهاست ، اما ، بی باوری فضای اصلی همه ی این نمود هاست .

انسان دیگر اعتقادی به حرف زدن سنگها و درختان و آبها و دیوها ندارد . چنین است که افسانه حوزه ی تعلی انسان اسطوره ای میشود .

گروندگان اسطوره ، جهان افسانه را دروغ و پندار میدانند . عناصر افسانه معنایی نمادی (= سمبلیک) به خود می گیرد و انسان می تواند تنها به مفاهیمی دست یابد که در ورای عناصر در جریانست .

به سخن دیگر ، بین عنصر و نقش و هدف آن تمایزی به وجود می آید . بنا براین نماد ، عنصر بنیادی هنر و افسانه است . بی گمان ، نسبت نماد در هنر و افسانه متفاوتست .

اسطوره ، فاقد «نماد» است و از بینشی طبیعت گرا (= ناتورا لیسیم) شکل می گیرد .

در اسطوره ، فرقی بین عنصر و مفهوم و عمل ناشی از آن نیست. هنرمودی بی هیچ انتزاع ذهنی ، شکل می گیرد و با انسان رابطه برقرار میکند .

چنین است که انسان در متن بینش اسطوره ای ، به شیطان و کارهای آن باور دارد ولی دیوهای امیرارسلان و سند باد رانا باورانه می نگرد . به بیان دیگر وقتی عناصر افسانه ای در متن اسطوره جای خود را بیابند، ازدید انسان معتقد به اسطوره باورانه میشوند و چه بسیارند افسانه هایی که در طول تاریخ به حوزه افسانه گام نهاده اند. اگر در جهان بینی اسطوره ای ، آب حرف می زند و زمین چون انسانی ترسیم میشود و رود ها خلاف قانونمندی وجودی خود عمل میکنند . در افسانه همه ی این الگوها دروغ انگاشته و تنها از آنها مفاهیم نمادی گرفته میشود. اینجا است که باید فرقی قائل شد بین حیوانات اسطوره ای با حیوانات افسانه ای « کلبله و دمنه » و یا زمین و خورشید اسطوره ای با زمین و خورشید نمادی « مهروردي » و تمامی هنرمندان جهان .

هنر با نماد سروکار دارد و هیچگونه باوری به خصالت عناصر ندارد . فرق « هد هد » سلیمان با هد هد عطار در اینست که دومی معنای نمادی دارد ، حال آنکه در نزد گروندگان اسطوره سلیمان ، هد هد بواقع چنین کارهایی می کند .

در تاریخ اندیشه ، هیچ انسانی به عناصر هنری باور نداشته و برای

که آثار هنری اقوام بشری ، آمیزه‌ای از اساطیر است .

به قول فرزانه‌ی قرن نوزدهم «هنریونان در واقع از اساطیر مایه میگیرد ... اساطیر مصر هرگز نمی‌توانست زیر بنا و یا قالب هنریونانی گردد ، پس لاجرم می‌بایستی اساطیری وجود می‌داشت . بنابراین هرگز يك توسعه و تحول اجتماعی بشمار نمی‌رود . چه توسعه و تحول اجتماعی از هرگونه رابطه‌ی اساطیری و اساطیری ساختن بر طبیعت دور است . و بدین سان از هنرمند تصویری مستقل از اسطوره و افسانه طلب میکنند» (۶)

به عنوان خلاصه ، میتوان گفت که جهان بینی انسان پارینه-سنگی محتوای اساطیری داشته است .

در دوره نوسنگی با پیدائی زمینه‌های جدید اندیشگی مانند فلسفه ، دین ، اخلاق و ... که عموماً مبنائی «تعقلی» داشته‌اند ، فعالیت‌های عاطفی انسان در مقوله‌ی هنر جریان مییابد .

گفتنی است که هنر و بویژه هنر و ستائی ، بیش از سایر نمودهای فرهنگی ، با اسطوره در ارتباط می‌ماند .

با توجه به وجود چنین رابطه‌ای بین هنر و اساطیر است که ضرورت بررسی اساطیر جامعه‌ی ایرانی در تمام سطوح مطرح میشود . ادبیات ، خاصه شعر جامعه‌ی ایرانی در اشکال گونه‌گون خود ، منعکس کننده‌ی بسیاری از موضوعات اساطیریست که در تار و پود فرهنگ قومی

ما سرشته شده است .

«اسطوره و زبان»

زبان ، پدیده ایست اجتماعی که در جریان کارزایش و تکوین یافته است . تجربه های گونه گون انسانی در زبان متبلور شده است . به قول لوی اشتراوس «آدمی یعنی زبان و زبان یعنی جامعه» (۷)

انسان در جریان کار و در جریان توانمند تاریخ ، شناخت های خود را در واژگان جاودانه کرده و آنها را به نسلهای دیگر منتقل میکند . هرواژه ، اشاره ای به تجربه و شناختهای بشریست .

به قول پیروان فلسفه علمی «زبان تجسم مادی شعور» است . مفهوم مادی زبان می رساند که زبان در رابطه با زیربنای جامعه ، تکوین می یابد .

گفتنی است که تغییر و تکوین زبان با مناسبات مادی جامعه ، به گونه ای خاص ، تجلی می یابد ؛ که آنرا از دیگر پدیده های روبنائی چون آداب و رسوم و دولت و فرهنگ جدا میسازد .

زبان و ساخت دستوری آن ، منعکس کننده ی نسبت رابطه انسان با سه مقوله ی «طبیعت» «جامعه» و «شعور» است .

حرکت عاطفی انسانها در هر دوره ی تاریخی ، حرکت عاطفی انسانها در اشکال طبقاتی خود ، در زبان و ساخت دستوری آن متبلور

شده است .

شناخت زبان امریست مهم که می تواند پژوهشگر را به حقایق رهنمون شود که در تاریکیهای تاریخ گم شده اند .

«هرواژه کهنه ای که در زبانی مانده باشد ، اثر گرانبهائی گذشته ، از نسل های پیشین است . زبان نمایشگر اندیشه و نمودار زندگی انسانی است» (۸)

بسیاری از سنت ها و مراحل گونه گون کار و اندیشه ی بشری زبانها حفظ شده اند ، که هر کدام بیانگر وضعیتی خاص هستند . هر زبانی قالبی خاص دارد که متناسب با هویت تاریخی انسانهای حوز آن است .

گفتنی است که کیفیت ساختمانی زبان ، یعنی نحوه ی گرفتن واژگان و الگوهای دستوری ، تحت تأثیر شرایط تاریخی قرار گرفته و منعکس کننده ی شرایط عینی تکامل اجتماعی گروه انسانهاست . «سرخ پوستان داکوتا Dakoto به جای این که بگویند «می باقم» می گویند «بافندگی به وسیله من» گویی انسان قلاب بافند است نه بافنده ای که با قلاب کار می کند» (۸)

شناخت زبان يك قوم در جهات گونه گونه زبانی ، برای تحسین اساطیر آنها ، ضرورتیست انکار ناپذیر .

پژوهنده باید بداند که در پشت هرواژه ، و کیفیت صوتی آن

مفاهیم گونه‌گون و حتی متضادی نهفته است .

تکیه کردن صرف پژوهنده به جنبه های رسمی زبان ، اورا از بسیاری مفاهیم فرهنگی و سنتی واژه دور میسازد . برای تحلیل مفاهیم اسطوره‌ی زبان، شناخت زیست اجتماعی زبان و مشخص کردن مراحل گونه‌گون تکاملی زبان و نقش اقتصادی و فرهنگی آن امریست مهم . بطور خلاصه می توان گفت : که در جامعه ابتدائی ، زبان نقشی چون «ابزار» داشته که انسان را در حیات اقتصادی و اجتماعی یاری میداده است .

درباور انسان ابتدائی ، زبان عاملی برای تحقق آرزوها و تسلط برواقعیت بیرونی بوده است . بدین ترتیب زبان . در روند حیات اجتماعی انسان ، مفهومی جادویی و لغسون کننده داشته است . «چون جادو با همه فعالیت های انسان ابتدائی همراه است ، الفاظ نیز جنبه جادویی دارند ... اعتقاد به جادوی لفظی و اهمیت عظیمی که زبان در زندگی انسان یافت ، سبب شد که انسان ابتدائی درباره قدرت زبان راه مبالغه سپارد و کراماتی افسانه‌ای به کلمه فی نفسه نسبت دهد (۹)

از اینجاست که دردستگاههای اساطیری بسیاری از اقوام ، کلام دارای منشائی آسمانی و رازگونه است .

به عنوان مثال می توان از آسمانی بودن «ودا» ها نزد هندوان و «گات» ها نزد زرتشتیان و تورات نزد یهودیان و دیگر حوزه های

فرهنگی خود نام برد .

در بسیاری از فرهنگها «کلمه» و «خدا» وحدت دارند . «ذات خدا را بسا نسام او عینیت داده اند ، در مصر خدایی به نام « نه به ارتچر » Nebe-er-Tcher خود و جهان را با اظهار نام خویش آفرید. یکی دیگر از خدایان مصر ، (خرن Khern) یعنی «کلمه» نام دارد . در انجیل یوحنا آمده است که «در آغاز فقط کلمه بود ، و کلمه با خدا بود ، و در نظر مسیحیان قدیم ، عیسی چیزی نیست مگر کلمه ای که تجسد یافته است (۹)

طرز تلقی جادوئی زبان ، وحدت آن با خدا ، چنان بوده که کیفیت نامگذاری را تحت تأثیر قرار می داده است .

توده ایرانی - اسلامی معتقدند که گذاشتن اسم «امام» بروی کودکان ، سبب پایداری و شفاعت امام در روز قیامت میشود . اینکه زبان شاعر را زبانی جادوئی و افسون کننده و شاعر را انسانی می دانند که با نیروهای آسمانی در رابطه است ، ادامه ی همان الگوهای اسطوره ی زبان است .

نقش جادوئی و عینی کلام ، چنان همه گستر بوده است که هنوز آثار آن ، با تغییراتی در فرهنگ جامعه ی ما و بسیاری از جوامع دیگر باقی مانده است .

در ایران «موقع گرفتن روغن بادام خانگی برای اینکه روغن بادام زیاد بشود

از فراوانی سیلان مایع ها میگویند :

مثلاً میگویند سر کوچه یکنفر را کشتند خون آمد به چه فراوانی
یا سیل آمد بقدری آبش زیاد بود که خانه ها را خراب کرد و هر دفعه
آنرا فشار میدهند» (۲)

در فرهنگ مردم سیاهکل ، هرگاه کسی گاویا گوسفندی را برای
فروش به بازار بیاورد ، بهنگام معامله ، خریدار و فروشنده نباید اسم
گاویا گوسفند را ذکر کنند ، بل ، به جای گاویا گوسفند میگویند
درخت یا چنار و یا هر چیز دیگر. آنها معتقدند که اسم گاویا گوسفند،
هرگاه برده شود فوراً میمیرند .

این پوشیده شدن اسم حیوان ، احتمالاً ، ریشه در افسون زبانی
دارد که به موجب آن پنهان کردن نام اصلی و دانستن نام اصلی دشمن
به معنای پیروزی و شکست بود .

«به گمان اعضای قبیله تولام پو Tolampoo در جزیره سولاوسی
Svlawesi اگر نام کسی را ثبت کنیم ، می توانیم روح او را بر باییم»
و همچنین سرخ پوستان شمال آمریکا هم دربارهٔ اختفا و تغییر نام خود
مقررات و تشریفات غریبی داشتند (۹)

قدرت جادویی زبان تا حدیست که می تواند روشن سازد چه
کسی سبب چشم زخم شده است .

در لرستان برای تشخیص هویت چشم زخم ، نام شخص مورد

نظر را روی تخم مرغ نوشته و به آن فشار میدهند . آنها معتقدند که با نوشتن اسم و مقدار کمی فشار، تخم مرغ می شکند و نام چشم زخم زنده معلوم میشود .

از این جنبه جادویی کلام، برای دفع نیروهای ناهنجار و حیوانات وحشرات موزی استفاده هم میشود .

مردم ایران معتقدند که با گفتن «بسم الله» شیاطین دور میشوند . «جادوی لفظی در بین اعضای قبیله کانی کاس Kanikas چنان شدنی یافته است که به گمان آنان ، بیروحشی را میتوان با گفتن کلمه شو Shoo از خود راند (۹)

در فرهنگ عامیانه ی لرستان ، مردم را اعتقاد اینست که با گفتن کلمه ی «سیر» زنبور فرار میکند .

«اسطوره و تاریخ»

در نظامی از ارزشهای اساطیری ، «تاریخ» مقوله‌ی خاص و جدا از ارزشهای اسطوره‌ای نیست ، یعنی بزعم آنها تاریخ ، یعنی اسطوره و اسطوره یعنی تاریخ . بر همین مبناست که تاریخ هر قوم آغازی اسطوره‌ای دارد ، و بتدریج و در مسیر تکامل اجتماعی است که فاصله‌ی بین ارزشهای اسطوره‌ای و ارزشهای تاریخی پیدا میشود .

اصولا ، تاریخ ، در شکل‌بندیهای اقتصادی - اجتماعی قبل از بورژوازی ، فاقد اصول و بنیانی منطقی و علمی بوده است . تاریخ در این دوره ها ، با الگوهای اسطوره‌ای - مذهبی به شدت در آمیخته است . هر نمود و حرکتی اقتصادی و اجتماعی ، به « مشیت الهی » نسبت داده میشود .

روشنفکران هر قوم ، با چارچوبی از اسلوبي مذهبی ، رویدادها را تبیین و توجیه و تفسیر میکنند . به لحاظ فلسفی و اجتماعی ، جامعه ، نه مقوله‌ی مادی و در «شدن» ابدی ، بل ، مضمونی «ایستا» دارد .

قدرت «فرد» و حدود شعاع عمل او ، به گونه‌ای غیر واقعی و حتی بریده از اوضاع و احوال زمانه ، و تواناییهای انسانی ، نشان داده میشود .

شکست، و پیروزی هر قوم، بستگی به شخصیت فردی خاص داشت، که در هر دوره‌ی تاریخی رسالتی آسمانی به او محول شده است. توجیه و تفسیر متافیزیکی «تاریخ» نه تنها به مسخ ارزشهای تاریخ می-انجامد، بل، نمیتواند حرکت توفنده تاریخ و حرکت قانونمندانه‌ی مادی جامعه را تبیین کند.

بارشدا بر ارتولیدی و دگرگون شدن مناسبات تولیدی، و پیدائی طبقات جدید اجتماعی، همراه با تکامل «فرهنگ» و گرایشهای گونه گون اقتصادی - سیاسی، و نیز، رشد الگوهای «شک گرایانه» و واپسگرایی الگوهای «جزمی» و آزاد شدن انسان در انتخاب سرنوشت تاریخی، اعتقاد پیدا کردن به نیروهای پرتوان «مادی» و «فرهنگی»، انسان و... تحلیل تاریخی معنا و وضعیت جدید و منطقی به خود گرفت.

چنین بود که «... فکر تجربی و عقلی غربی، تاریخ را از اسطوره و افسانه جدا کرد و فقط «واقعیات» و قانون علیت را معتبر دانست. (۱۰)

بی گمان، پرچمدار این نگرش پویا، «ابن خلدون» است او در شکم قرون وسطی، در تحلیل پدیده های تاریخی، مقولاتی چون عوامل طبیعی علت و معلول، ضرورت پویشهای تاریخی، و هبستگی رویدادهای تاریخی و در نهایت حرف قانون مادیت تاریخی را به کار برد.

اینهم گفتنی است که این جدائی، نه یکباره، بل، از مسیرهای

طولانی و متفاوتی گذر کرده است .

در مثل «ویکو» تکرار دوره های تاریخی را مطرح کرده . عقل گرایان (= راسیونالیست ها) به حرکت جامعه نزدیک شدند. ماده گرایان مکانیستی ، در طبیعت به وجود قوایین رسیدند ولی در تبیین آن ، به علت نداشتن درک تکاملی از «جهان» و «انسان» به وجود اراده ی لاهوتی معتقد شدند .

در توجیه و تفسیر اینان نه «احتمال» وجود داشت و نه خلاقیت آگاهانه ی انسان . چنین بود که با تمام پیشرفتهائی که ایندسته در اندیشه ها خلق کردند ، سرانجام سر از تقدیرگرایی در آوردند .
ولتر ، روسو ، لاک ، تولاندو اراده ی «خدا» را در جامعه و طبیعت محدود به خلق قانون کردند .

و این چیزی بود که باینش های دینی که اراده ی خدا را در تمامیت ارکان و رویداد های اجتماعی و طبیعت دخالت می داند منافات داشت . به قول فرزانه ی قرن نوزدهم «دئیسم عصر مذکور چیزی جز وسیله رهایی و دور شدن از مذهب نبود . (۱۱)

در این میان «هگل» مفهوم «روح مطلق (= خدا) را با تاریخ دوباره نزدیک کرد و حرکت عقلانی جامعه (= تاریخ) را تجلی روح مطلق انگاشت .

از دید هگل ، روح مطلق در روح ملی ملتی در دوره ی خاص

نحلی می یابد. بدین ترتیب «ملت گرایی» و «دولت گرایی» و «قهرمان گرایی» معنای روحانی و قانونی و اخلاقی به خود میگیرد.

در این دوره، «قهرمان گرایی» فصل مشترک همه مکانی است که درباره‌ی تاریخ و رابطه‌ی آن با انسان پژوهش میکنند. به خوبی دیده میشود که اندیشه‌های «فردگرایانه» و اعتقاد به افراد برگزیده، تاریخ را با تمام پیشرفتهائی که در این زمینه شده، به سوی مفاهیم ضد علمی و ندیده گرفتن مراحل رشد تاریخی و نیروی پرتوان و لایزال، «خلق» ها میکشاند.

در قرن نوزدهم، اما، به دلیل رشد نیروهای تولیدی بورژوازی، و رشد تضادهای درونی سرمایه سالاری، و گسترش اندیشه‌های ضد بورژوازی، و تکامل کمی و کیفی طبقه‌ی پرولقاریا، و اعتقاد به ضرورت تولید اجتماعی و نفی ارزشهای فردگرایانه اقتصادی و اجتماعی بورژوازی، و نیز، طوفان دوران ساز رویداد هائی چون ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ و جریان (کمون پاریس) و.... تاریخ با بینشی علمی در شبکه‌ای از فلسفه علمی نقای شد.

در این مرحله است که «تاریخ» و «شخصیت» بر مبنای منطق علمی «دیالکتیک» قرار گرفت.

در این مشرب، در عین ارزش نهادن به پراتیک (: عمل اجتماعی) فردی و در معنائی وسیعتر «انسان» حرکت قانونمندانه‌ی جامعه در سطوح

اقتصادی و فرهنگی، شناخته میشود و تکامل می یابد. و برآستی، تنها تحلیل پژوهشگران راستین فلسفه علمی بود، که تاریخ را به عنوان مقوله‌ی علمی، از هر نوع پنداربافی جدا کرد.

بهر حال، در جهان بینی اسطوره‌ای، تاریخ با اسطوره در آمیخته است. شخصیت‌های اساطیری در حرکت زیست اجتماعی خود، گاه تغییر شکل یافته‌اند، و زمانی مرز اسطوره را شکسته و پا به دنیای واقعیت (= تاریخ) گذاشته‌اند.

مانند افراسیاب اوستا و افراسیاب شاهنامه، و کی کاووس اوستا و شاهنامه.

زمانی هم مرز واقعیات را شکسته و در فضای شورانگیز اسطوره پله شده‌اند.

بی شک این «دگرگونی» برکنار از محتوای اقتصادی-اجتماعی نبوده است. در فرهنگ ایرانی-اسلامی اعتقاد بر اینست که «شمر بشکل سگ چهارچشمی است که پیوسته دنبال آب میدود و از دور بنظرش سراب میآید ولی هر چه میدود به آب نمیرسد چون در کربلا آب را مضایقه کرد... خنجر شمر در زیر زمین است و روزهای عاشورا از آن خون میچکد» (۲)

به خوبی روشن است که «شمر» بعنوان مفهومی تاریخی، در حرکت توفنده تاریخ معنایی اسطوره‌ای پیدا کرده است.

«کویاجی» در تحلیل «اژی دهاک» و رابطه آن با پادشاهان ماد مینویسد «افسانه دهاک، آمیزه‌ای است از اساطیر و تاریخ و از این رو در خاطر آدمیان موقع ویژه‌ای پیدا کرده است ... باید پذیرفت که بخشی از این افسانه‌ها به سبب رفتار «دیو کس» برگرد شخصیت او فراهم آمده است، اما قسمت عمده آنها ناشی از خوی وحشیانه نبیره او «آستیگ» بوده و گناهان او گریبانگیر نیای وی «دیو کس» (= دهاک) شده است. (۱۲) اصولاً بین اسطوره و تاریخ، در مساله «قهرمان» يك رابطه‌ی بسیار ظریف وجود دارد.

قهرمان‌گرایی، اصولاً ریشه در ناهنجاری شرایط اجتماعی دارد. یعنی وقتی شرایط اقتصادی - اجتماعی يك جامعه نه بر اصل بر آوردن نیازهای راستین انسانی، بل، بازدارنده و سنگ شده از طرفی؛ و زبونی انسانها برای «تغییر» دادن بافت اجتماعی از طرف دیگر باشد، انسانها دست به آفرینش اساطیری می‌زنند که «دوباره گوی» (= ظین) تمامت آرزوهای سرکوفته و زخمی است.

در مثل، «حسین» بزرگ تاریخ، یعنی همان راد مردی که با بینشی انسان‌گرا در نبرد با اربابان زور و نامردی و نامردمی، شهید می‌شود و فریاد زخمی‌اش در رگان بی انتهای تـاریخ صدا می‌کند، و درختی می‌شود بـتـمـامی فریاد، بعد ها، آری، بعد ها در ذهنیت اقشار فقیر جامعه خاصه، اقشار ستمدیده ایرانی قهرمانی می‌شود و اسطوره‌ی که منعکس‌کننده‌ی

تمامت آروزهای گم و گور شده است .

خلق اسطوره های قهرمانی ، از سر نیاز است ، وبی گمان نیاز اقتصادی قاطع ترین عامل برای خلق چنان اساطیریست بدین ترتیب ، می بینیم که اساطیر ، در جریان زندگی یکسان نمانده و در هر عصر و زمانه ای ، با کیفیت زمینه‌ی عینی جامعه ، گاهی حضور می یابند به تمامی و گاهی به فراموشی کشیده میشوند .

«نی چه» میگوید : افکار و تمایلات سقراط موجب مرگ اساطیر شد (۱۲) . بی گمان اگر کوشش (سقراط) را بدون در نظر گرفتن شرایط عینی و دیگر نیروهای انسانی متمایل به اندیشه سقراط ، در نظر بگیریم حرف «نی چه» پوچ است .

بهر حال ، مهمترین این « دگرگونی » هارا میتوان در دوره «تراژدی» یونان ملاحظه کرد .

در مثل « ادیپوس » که موجودی طرد شده بود ، بعدها ، که ارزشهای اجتماعی - اقتصادی جامعه ثبوت خود را از دست میدهند ، و یا دست کم در حال جابجائیند در نمایشنامه «سوفوکلِس» موجودی میشود بیگناه .

چرا که «هستی» او توسط «خدایان» قبل از آنکه به دنیا بیاید رقم زده شده است .

«اسطوره و علم»

حضور انسان در جهان ، بر خلاف حیوانات ، ضروریست آگاهانه . جهان همانقدر که در تغییر انسان نقش دارد ، در جهتی دیگر ، از «کار» انسان دگرگون میشود .

به بیان دیگر ، بین «انسان» و «جهان» یک رابطه متقابل «دیالکتیکی» وجود دارد .

گسترش مقوله‌ی «شناخت» در روند تکاملی کار و تکوین اشکال بالنده‌ی «مبادله» بیانگر خصلت مادی شعور است .

ذهن ، بر خلاف پندار گرایان رنگا رنگ ، دارای حد عملی تاریخیست ، که انعکاس تلاشهای مادی تاریخ اجتماعی انسانهاست . محتوای عملی و تاریخی ذهن ، عنصر اساسی در تبیین رابطه‌ی انسان و جهانست . هر نوع بینشی که خصلت تاریخی «شعور» و ضرورتاً ، خصلت تاریخی اشکال شعور را نادیده انگارد ، تیرد تاریکی انداختن و آرزوی سجاده بروی آب پهن کردنست .

اشکال شعور ، و گونه‌های عینی آن ، در رابطه با تولید اجتماعی ، هویت پیدا میکند .

از این نظر ، انسان دارای مفهومیت تاریخی ، که در دوره‌های گونه‌گون تاریخی هویت و تعریفی خاص را پذیراست . حرکت اشکال متفاوت «شعور» به لحاظ محتوی و اسلوب ،

گذار از «بی‌نظمی» به سوی «نظم» است .
 روشن‌تر بگوییم ، اشکال شعور با رشد تکاملی نیروهای مادی
 جامعه از «بی‌شکلی» بسوی «شکلپذیری» در حرکت است . انسان در
 گذرگاه تاریخ ، تجربه‌های گونه‌گون و منطقی می‌آموزد ، که وادار به
 نظم‌نگری میشود .
 بنابراین نمیتوان با «لوی اشتراوس» ها موافق بود که خصلت
 تاریخی ذهن و شناخت بشری و قوانین حاکم بر آنرا ندیده میگیرند و
 می‌پندارند که شناخت انسان معاصر با انسانهای عهد «پارینه سنگی»
 همسنگ و در یک ردیف قرار دارد .
 بی‌شک ، سرود بازگشت به طبیعت ، برای نفی ارزشهای «تمدن»
 ماهیتی ضد تاریخی دارد .
 و همچنین باید بگوئیم که نفی الگوهای نژادپرستانه مثلاً بورژوازی ،
 از اینراه بیهوده و ضد تاریخی و ضد تکامل است .
 مقوله‌ی علم و فلسفه ، مثل هر پدیده‌ی شعوری دیگر ، نمیتواند
 بریده از ساخت اقتصادی هر دوره ارزیابی شود .
 در دوره های نخستین ، میراث های علمی و فرهنگی ، در
 چارچوبه‌ی تنگ مناسبات کلانی و عشیره‌ی ، پویش کمتری را دارا بود .
 این امر ، البته معلول هائین بودن سطح رشد ابزار و نظام تولیدی بود .
 بی‌آنکه ، بر آن باشیم ، چون اقتصاد پرستان جزمی ، تا نقش

شکوفانی «فرهنگ» را در روند اقتصاد نادیده انگاریم ، باید بگوئیم که حرکت تکاملی اقتصاد ، ایستائی و پویائی مناسبات و روابط تولیدی و اجتماعی و فرهنگی را سبب میشود .

بی شک شرایط جغرافیائی در شکل فرهنگها عموماً و اساطیر خصوصاً - دست کم برای بشر اولیه - تأثیر مهمی داشته است .

«هردر» میگوید : حالاً فهمیدم چرا یونانیان افسانه های مربوط به دریا ، مصریان افسانه های مربوط به خشکی دارند . مدیترانه پر آفتاب بدون شك نوع شعری بوجود می آورده که با شعر منطقه مه آلود بالتیک فرق داشته است . (۳)

حال که از تأثیر شرایط جغرافیائی حرف به میان آمد باید بگوئیم ، که بزعم ما ، عوامل جغرافیائی نه تعیین کننده ، بل ، تنها یکی از عوامل تکامل تاریخی است .

از طرفی باید دانست که با رشد ابزار تولیدی و تکامل تاریخی ، نقش عوامل جغرافیائی محدود میشود . و این میرساند که برداشت حضرات جغرافیا گرایان ، از مقولات تاریخی و اجتماعی کار کردی محدود دارد .

مقولات و دیدگاههای علمی ، پا به پای رشد نیروهای مولده و سطح تکاملی مبادله و توزیع ثروت اجتماعی ، گسترش یافته اند . با گسترش نیروهای مولده ، انسان با پدیده ها و اشیاء متفاوتی برخورد

می کرده که مجبور به استفاده عملی از آنها بوده است. همین ضرورت اقتصادی، باعث شناخت قوانین و نیروهای شد که حاکم بر جامعه و طبیعت بود.

چنین شناختی، اما، به دلیل کارکرد محدود ابزار تولیدی، و مناسبات تولیدی، نمیتوانست جهانشمول شود.

وهم از اینروست، که در دوره‌ی «بردگی» و «فئودالی» بینش‌های اسطوره‌ای حفظ و یا با مختصر تغییری به حیات اجتماعی خود ادامه میدهند.

با رشد سریع ابزار تولیدی و دست‌یابی انسان به مسائل جدید، و جایگزین شدن روشهای جدید تحقیق و تتبع، و گسترش بینشهای بالنده‌ی مادی، و گشودن راز قوانین حاکم بر طبیعت و جامعه و گسترش اندیشه انسان‌گرایی مادی، توجیه و تفسیرهای اسطوره‌ای از نمودهای طبیعی و اجتماعی رنگ باختند و جای خود را به توجیه و تفسیرهای مادی و منطقی سپردند.

انسان علمی، چه رنج‌هایی کشید تا توانست سلطه‌ی تفکرات اسطوره‌ای را که ریشه در تار و بود میراث‌های فرهنگی و قومی داشت از بین ببرد.

در اینجا سعی میکنیم پاره‌ای از اسطوره‌های مربوط به عوامل طبیعی را بیاوریم.

۱- خسوف و کسوف :

در فرهنگ اعتقادی ایران ، ایندو پدیده ، ناشی از زورمندی «اژدها» نیست که برای ، رماندنش بایستی بهنگام ظاهر شدن بروی بامهارفت و مشربه و طاس را بصدا در آورد .

۲- چگونگی قرار گرفتن زمین :

در اساطیر هندی آمده است که : جهان بر پشت فیل و فیل بر پشت لاک پشت استقرار دارد (۱۴)
ایرانیان معتقدند که زمین روی شاخ گاو و بر پشت ماهی قرار گرفته است .

۳- قوس و قزح :

صادق هدایت به نقل از ابوریحان بیرونی مینویسد : « هندیان قوس و قزح را کمان «اندرا» Indra رئیس میدانستند. (۲)
۴- باران :

در فرهنگ اسلامی آمده است که : با هر قطره باران يك فرشته همراه است ملکی در آسمان است که هزار دست دارد و هر دستی هزار هزار انگشت و آن ملك مأمور شمردن چکه های باران است (۲)
۵- ماه :

در فرهنگ اسلامی آمده است که «... پس جبرئیل را فرمود تا پری بروی ماه مالید ... آن اثر سیاهی که بر روی ماه است اثر پری

جبرئیل است .. (۱۵)

۶- باد :

در میتولوژی یونان ، باد خرناسه «ژئوس» است بهنگامی که بر بلندیهای «المپ» به خواب رفته است .

در اساطیر ایرانی ، باد نیرویست اهریمنی که «گرشاسب» با او جدال میکند و سرانجام بر او پیروز میشود .

در میتولوژی چین آمده است که «فتی-لین» دیو باد و دوستان اهریمنی او در سرزمین جنوب توفانها و باد های سختی برانگیختند . شاهنشاه «یاثو» به «سین - پی» کماندار خدایی فرمان داد تا آن دیو تباهکار را بر سر عقل آورد . «پی» تیری به سوی دیو باد پرتاب کرد و سینه ی او را زخمی ساخت و تیر دیگری بر زانو ی او فرو کوفت و او را ناگزیر ساخت که سر تسلیم فرو آورد و از او قول گرفت که کارهای اهریمنی و زیانبار خویش را فرو بگذارد» (۱۲)

«اسطوره - فلسفه - اخلاق»

انسان در هر مرحله از تکامل اقتصادی، جهان بینی خاصی به خود و جهان پیدا میکرده است. چرا که با تغییر ابزار، نه تنها روابط تولیدی دگرگونه میشود، بل، روابط اجتماعی و فرهنگی هم.

کیفیت نگرش به «جهان» و «خود» هم رگه ایست از روابط تولیدی و اجتماعی. شکل انتزاعی آن، بی گمان، مربوط به دوره ایست که اقتصاد کشاورزی جایگزین اقتصاد گرد آوری خوراک و شکار شده است. چرا که انسان در مرحله جمع آوری خوراک و شکار، دائماً در حرکت بوده و در نتیجه نمی توانسته به گونه ای انتزاعی، دست به توجیه جهان بزند. از سوی دیگر «انتزاعی نگریستن» هستی، مستلزم پیشرفتی وسیع در روند مقوله ای «شناخت» است. که این ویژگی بیشتر با مرحله کشاورزی انطباق دارد تا مرحله ای شکار در مرحله نوسنگی Neolithic اما، به علت تولید کشاورزی که دستاوردش ساکن شدن در جایی و داشتن وقت اضافی نسبی بوده است، توانست «از حالت مصرف کنندگی در آمده و با تجربه هایی که اندوخته بود دست به تولید زند و با اهلی کردن بعضی حیوانات و استفاده کردن از آنها در تولید کشاورزی، پدید آور نهاد های اجتماعی جدیدی

گردد» (۱۶)

هرابزار تولیدی ، بی گمان ، مناسبات تولیدی واجتماعی خاصی را می پذیرد . در این مرحله - تولید کشاورزی - دگرگونیهای دریافت جامعه به وجود آمد . «جامعه‌ی یکدست عصر پارینه سنگی به طبقات و اقشار تقسیم شد و بهره کشی انسان از انسان معلول این عصر است (۱۶)

اگر ویژگی فرهنگی گذشته وحدت گرایی بود ، در مرحله‌ی جدید دوگرایی (= دوالبسم) پیدا شد .

در نتیجه انسان جهان را پر از اشباح پنداشت ؛ اشباحی که در مراحل بعدی پویائی تاریخ ، هر لحظه رنگ طبیعی خود را باخته و در مفاهیم گنگ و مبهم «ذهنی» معانی گونه‌گونی گرفتند .

در عصر نوسنگی با پیدائی اضافه تولید ، برخی از خانواده ها ثروتمند میشوند و در روندی وسیعتر ، طبقات اجتماعی به وجود می‌آیند . در این دوره از تاریخ است که «دولت» و «اندیشه های دینی» به وجود می‌آید و مذهب جهان بینی طبقه‌ی زورمند جامعه میشود . از اندیشه‌های دینی ، برای حفظ روابط اقتصادی واجتماعی موجود استفاده میشود . نابرابری طبقاتی و دولت ، هردو ، حقانیت ایدئولوژیک خود را در مذهب می‌ابند (۱۷)

به خوبی روشن است که نهاد های اجتماعی - فلسفی ریشه در

چگونگی اقتصاد دارد .

«لوشمن» ها که تقریباً مانند پارینه سنگی ها قبیله ای زیست میکنند و شالوده اقتصادیشان - اگر بشود شالوده گفت - از راه شکار است ، نه بروح معتقدند و نه اهل همکاری اجتماعی اند . تنها به سحر و جادوگری سخت پای بندند و هنر آنها هنر زیست نزدیک به طبیعت گرایی (NaturaJism) برعکس می بینیم که در ساحل غربی افریقا ، سیاهان که کشاورزند و در دهکده ها به صورت اجتماعی زیست میکنند ، به جان گرایی اعتقاد دارند و هنرشان قراردادی و تجربیدی میباشد (۱۶)

انسان ابتدائی ، با آن شیوه ی تولید و آن فرهنگ خاص ، معتقد بوده است که «روان امری مادی است و باطنی مادی دارد و فرق آن با جهان ظاهر در ویژگی سرشت و لطافت وجود آن است . نهادن غذا در گورها یا بر سفره های مردگان و بر بامها ، برای روان نیاکان ، نموداری از این اعتقاد است (۱۸)

در هند «دستگاه جامعه بسته « وارانار » (Varna) و بعد از آن «کاست» (Cast) نمایانگر «ساخت» (Structure) طبقاتی اولیه جامعه هند باستان است . مذهب میتولوژی گسترده ترین و پسر جاذبه ترین جهان بینی ای بود که در زندگی توده خلق در جامعه باستانی اهمیت زیادی داشت» (۱۹)

بنابراین شناخت اساطیر نه چیز زیست پرت و پلا و سرگرم کننده ،

که راهیست برای بررسی مفهوم حضور انسان در جهان. به عبارت دیگر کندوکاو علمی اساطیر انسان را به فراخنای حرکت تاریخی جامعه رسانده و جنبه های مختلف حیات اجتماعی چون رقص، شعر، نقاشی، دین و... را از اعماق تاریخ و غبار گزرفته ی زمان، بزمینه ی روشنی آگاهی میکشاند.

چه، هرملتی را سروده ها و قصه هائیت هم شکل آرزوهایش. و اساطیر سرشار از تعامت آرزوهای بشریت.

باقت اساطیر، در ضمن میرساند که الگوهای اخلاقی و ارزشهای اجتماعی، چگونه در بستری از «زمان» و «مکان» متفاوت بوده و بطور کلی پیام رسان چه نوع اخلاق و چه نوع بینشی بوده اند.

بهر سرانجام، ما میتوانیم در محتوی اساطیر، به خطوطی اخلاقی برسیم. «گذشته از کوشش هایی که در آن ایام برای بیان منشاء عالم بکار رفته، اساطیر شامل قید ها و اطلاعاتی هستند از قبیل سرگذشت «پنلوپ» که نمونه ی وفا داری محسوب میشود (۱۳)

آیا پرواز کیکاوس به آسمان، پیام آور غرور و خود خواهی برخی از انسانها نیست؟..

بی گمان، محتوی اساطیر، سرشار از معانی اخلاقی است که به گونه ای رمز مانند، در فرهنگ هر قوم متجلی شده است.

بدین ترتیب، علم و دین و فلسفه و هنر و اخلاق، ناگزیر در

مراحل اولیه ، ریشه در بینش های اسطوره ای داشته اند .
تحقیق در بینش فلسفی «فیساغوریان» و «افلاطون» نشان دهنده ی
پیوند عمیق فلسفه با مذهب اسطوره ای «ارفئوس» در یونان قدیم
است .

چه ، پیروان مذهب ارفئوس جسم را زندان و مسکن موقت
روح میدانستند و معتقد بودند که پس از مرگ ، روح بزرهمچنان وجود
دارد ، اما ، برای پاک شدن از پلشتی متحمل دگردیسی میشود .. (۱۹)
که می بینیم این «دگردیسی» نه تنها در فرهنگ یونانی ، بل ، به
صورتی کاملتر در بینش میتولوژی - مذهبی هندیان هم مطرح شده
است . همین گونه است عقیده مصریان قدیم باینکه روح پس از مرگ
زنده میشود و چون مرحله ی حیات ، احتیاج به خوراک و پوشاک و دیگر
و مسائل زندگی دارد .

میتولوژی هند ، دارای چنان غنا و عمقی بوده است که بیشتر
مکتبهای مذهبی - فلسفی قرون بعد را تحت تأثیر قرار داده است .
«بیشتر نظام های فلسفی و اخلاقی هند منجمله بودیسم و جائینیسم
با وجود بی باوری نسبت به وداها ، از سه اصل مورد بحث (سانسارا -
موکشا - کارما) تأثیر گرفته اند» (۲۰)

الگوی اسطوره ای بازگشت ارواح به دنیای مادی ، دورنمایه ی

«نیروانا» ی بودیسم می باشد .

جاودانگی روح ، که بافت بنیادی بینش های پندار گرای فلسفی را تشکیل میدهد ، ریشه در جان گرائی (= آنیمسم) اسطوره‌ی ابتدائی دارد . که به موجب آن همه چیز در جهان را دارای روح میدانستند . «سیمرغ» در فرهنگ اسلامی که از «آزادی» انسان طرفداری میکند ، سرانجام طرفدار الگوهای فانیستی (= تقدیر گرائی) میشود . داستان اسطوره‌ی «ایوب» در فرهنگ اسلامی - عبری خاستگاه

بیشترین الگوهای فلسفی جبر گونه ونفی قدرت و اراده انسانست . ایوب ، در واقع ، طرح کلی انسانست که هیچگونه اراده‌ای از خود ندارد و هر نوع حرکتی را «خوب» تلقی میکند . چرا که در شأن او نیست در باره‌ی چند و چون حوادث و رویداد ها پرس و جوئی کند .

اسطوره‌ی «آدم» در فرهنگ اسلامی - عبری - مسیحی ، بیانگر خواری و پستی و ناهنجاری «تجربه» های فردیست . بهر حال ، اگر قبول کنیم که شناخت اسطوره‌ای «جهان» و «انسان» نقطه آغازین بینش های فلسفی ودینی است ، باید گفت که نخستین انگاره های فلسفی ودینی ، نه کاملاً آزاد ، که عمیقاً با اساطیر آمیخته بوده اند .

تفکر فلسفی ، اما ، در پروسه تکاملی خود ، در جریان دینامیسم تاریخ ، ابعاد آزاد تری به خود گرفته است .

«مبانی تجربی اسطوره»

عناصر ساختمانی اسطوره ، در رابطه با هم به سوی هدفی در حرکت اند که غایت هر اسطوره است .

جمع بندی چنین هدفهائی ، به خوبی مشخص میکند که يك قوم «جهان» و «انسان» را چگونه توجیه و تفسیر میکرده و در چه مرحله از رشد تکاملی جامعه بوده اند.

مبانی عناصر هر اسطوره ، تجربی است . از این نظر تحلیل اشیاء در اساطیر ، میتواند روشنگر بسیاری از وسائل تولیدی و حوزهی فرهنگی انسانها باشد .

مساله تنها در حوزهی وسائل تولیدی نیست ، بل ، بسیاری از وسائل مصرفی ، اشارتی به توانائیهای انسان هم میباشد . از سوی دیگر ، نمیتوان انتظار داشت انسانهایی که هیچگونه رابطه ی-عینی و ذهنی- با مثلاً «آهن» نداشته اند در اساطیرشان از آهن نام برده شود . چه ، اساطیر بازتاب زندگی انسانها است . تمام دانستنیهای انسان اسطوره ای در «جهان بینی» اساطیری اش نهفته است .

دانستنیهای دریائی یونانیان ، شناخت مصریان از رود نیل ، شناخت و تجربه ی انسان ایرانی از «البرز کوه» و دریاچه خزر و ... همگی در اساطیرشان نهفته است .

هر يك از اشیاء در نظام اساطیری ، بنیانگر کشف و رابطه انسان

با آن ، ورشد ابزار تولیدی و تکامل «کار» اوست .

اشیاء و ابزارها برحسب کیفیت نقش مادی و فرهنگی که با جامعه‌ی انسانی داشته‌اند هویتی دیگر هم پیدا کرده‌اند .

به قول «ادموند لیچ» «در اصطلاح اساطیر کهن و ابتدائی که نیازی به درگیر شدن با هیاهوی روزگار صنعتی ما نداشت صدای بلند همیشه مختص خدایان است . خواننده‌ای که این سخن را نامعقول می‌یابد باید به یاد داشته باشد که حتی در معاد شناسی مسیحی ، پایان هر چیز در روز رستاخیز با صدای شیپور (نفخه‌ صور) اعلام خواهد شد و تا روزگاران اخیر صدای ناقوس کلیساها بلندترین صدائی بود که گوش افراد عادی را می‌آزرده» (۷) .

به عبارت دیگر، میتوان مساله را چنین تفسیر کرد که نقش اساسی «شیپور» در قیامت شناسی (= اسکاتولوژی) فرهنگ عبری- مسیحی- اسلامی و معنا و نقش اسطوره‌ی آن، رابطه‌ی مستقیم با ساختمان اجتماعی انسانهای حوزه خود داشته است . شیپور وسیله‌ای قطعاً تنها وسیله‌ای بوده که میتوانسته صدا را سریعتر و بلند تر از هر چیز برساند . و همین نقش اقتصادی- اجتماعی آن سبب هویت اسطوره‌ای آن شده است .

چنین است که «شیپور» بتدریج در همه‌ی تشکیلات سیاسی - نظامی ادامه پیدا کرده ؛ و هنوز در تشکیلات نظامی معاصر، با وجود ابزار تکامل یافته تر، به خاطر حفظ «سنت» از آن استفاده میشود .

بی گمان ، در آن روزها اگر بجای «شیپور» وسیله دیگری بود، شیپور در معاد شناسی نمیتوانست چنین نقشی داشته باشد بر این مبنا ، میتوان در هر اسطوره به تحلیل نشست . و خطوطی کلی از حرکت اشکال مادی جامعه را بیرون کشید .

در مثل، اسطوره فرود آمدن «آدم» و «حوا» در فرهنگ اسلامی، میتواند اشاره بسه دوره زندگی به شرح ذیل باشد:

۱- مرحله ی شکار:

«... اما «حوا» چون گرسنه شد حق تعالی ماهی را بر لب دریای پیش آن افکند حوا برگرفت و بر سنگی تافته در آفتاب نهاد تا بر یاز شد و بخورد ... (۱۵)

۲- دوره ی کشتکاری:

«یکذره گندم بدست جبرئیل فرستاد و آدم را فرمود تا این ر بکار که خورش نو و فرزندان تو از این خواهد بود و اینرا بکار تا بروید و دسئاس کن تا آرد شود و خمیر گردد .. (۱۵)

۳- کشاورزی تکامل یافته و پیدائی مس و آهن :

«... روزی جبرئیل سلام بیاورد و پاره آهن آورده ... پس جبرئیل آن را آهنگری بیاموخت . جبرئیل او را بر زرگری بیاموخت و آلت بر زرگری راست کرد و جفت گاو از بهشت بیرون آورد ...» (۱۵)

خطوط اجتماعی اسطوره سلیمان چنین است :

۱- چند همسری polygamy

«سلیمان دارای ۳۰۰ زن میباشد .

۲- بردگی :

سلیمان را ۷۰۰ کنیز بود

۳- تکامل صیقل کاری :

«تخت سلیمان دارای ۱۲ هزار کرسی سیمین از جانب چپ و ۱۲

هزار کرسی بلورین در پیش تخت و ۱۲ هزار کرسی آهن و فولاد در پس

تخت و... (۱۵)

۴- رشد مناسبات و تشکیلات سیاسی.. مرغان را بجاسوسی معین

نمود و منهیان او مرغان بودند و هر چه در عالم رفتی خبر آوردندش ...

(۱۵) . که یادآور چشم و گوش شاه در عهد داریوش میباشد .

با کمک از عناصر همین اسطوره ، مشخص میشود که اسطوره‌ی

سلیمان قدمت زیادی ندارد و ساخته و پرداخته‌ی انسان‌هایست که بعد از

عصر فلز می زیسته‌اند .

«فصل دوم»

«موضوعات اساطیری»

«تبارخدائی»

تبار انسها را تبار خدائی پنداشتن ، و نه پنداشتن ، که اعتقاد داشتن است .

در میتولوژی یونان «هرکول» و «اولیس» تباری خدائی دارند . در میتولوژی آشور- بابل «گیل گمش» نیمه خدا ، نیمه انسانست . در شاخه های گونه گون مسیحیت ، تبار مسیح ، تباری خداگونه است . در مثل «نسطوریان» معتقدند که مسیح دارای دوجنبه ای انسانی و خدائیت ؛ که بطور جداگانه ونسبی در مسیح وجود دارد .

شاخه «یعقوبیان» بر عکس معتقد به وحدت دوجنبه ای بشری و خدائی مسیح هستند . اینان بیشترین اهمیت را به جنبه های «لاهوئی»

میدهند و برای جنبه های «ناسوتی» اهمیت زیادی قائل نیستند .

تبارخدائی ، تنها در حوزه مسحیت نیست ، بل ، در بسیاری از

فرق اسلامی هم دیده میشود .

در مثل ، در شاخه های گونه گون تشیع ، این ویژگی وجود

دارد . تاجائیکه میتوان گفت : فصل مشترك تمامی فرق «غلات» اعتقاد

به الوهیت علی و خاندان اوست .

تحلیل این مساله به لحاظ شرایط تاریخی واجتماعی ، وبویژه ،

همسایگی آنها با فرهنگ مسیحی و یونانی در حوصله ی این مقال نیست .

وتنها برای نمونه به پاره ی از این فصل مشترکها اشاره میکنیم .

پیروان شاخه ی «خطابیه» برای «علی» و امام جعفر صادق جنبه های

الوهیت قائل هستند .

در نزد فرقه «دروزان» که شاخه انشعابی اسماعیلیان است ، خلفای

فاطمی دارای جنبه های خدائی میباشند .

پیروان «نصیربان» که از شیعه امامیه جدا شده اند ، معتقد به حلول

روح خدا در پیامبران ، وبویژه پیامبر اسلام و علی و سلمان فارسی هستند .

وسه حرف (م - ع - س) سه پایه ی تثلیث دستگاه اندیشگی آنهاست .

فرقه ی «حروفیان» برای آدمی وبویژه پیامبران ورهبران دینی ،

جنبه های خدائی قائل هستند .

اهل حق ، حتی ، معتقدند که «علی» درازل وجود داشته وبا خدا

پیوستگی داشته است . این گروه علی را تجسمی از خدا میدانند .
 این ویژگی ها ، در تحلیل نهائی سبب شده تا عده ای از پژوهندگان ،
 مفهوم خدایان را بازتاب شخصیت قهرمانان زمینی و نیاکان بدانند .
 مانند «فره وشی» هادرآئین زرتشتی . (۲۱)
 فروید هم مفهوم «خدا» را در مسحیت انعکاس از شخصیت «پدر»
 می داند (۲۲)

«روژه باستید» میگوید : مطالعه در معتقدات و طرز تفکر اقوام
 ابتدائی و حتی در تمدنهای ازمنه گذشته روشن مینماید که سرگذشت و
 حوادث و کارهای ارباب انواع ، به افسانه های مربوط به قهرمانان
 گذشته آمیخته است و به عبارت دیگر میان ارباب انواع آسمانی و قهرمانان
 زمینی ، فاصله و تمایز زیادی وجود ندارد و غالباً قهرمانان فرزندان قوای
 مافوق الطبیعه و یا در ارتباط نزدیک با آنها هستند و پس از مرگ به گروه
 ارباب انواع جاودانی می پیوندند و خود موضوع پرستش و یا عبادت
 میگردند (۲)

مهرداد بهارمینویسد : بیشتر می توان احتمال داد که در آغاز ،
 تنها دلاوران و پرهیزگاران یا بهتر بگوئیم اشراف و بزرگان دارای
 «فره وشی» بوده اند و توده مردم از داشتن آن محروم بوده اند و تنها در
 دورانهای تازه تر است که قشرهای دیگر نیز صاحب «فروهر»
 شده اند (۱۸)

«فروهر» روان انسانهاست که به آنها مرتبه‌ی ویژه می‌دهد . آنچه در «اوستا» مشخص می‌شود اینست که فروهر مخصوص پارسایان و انسانهای پاک‌دین است . هر چند احساس می‌شود که قوم ایرانی دارای فروهر است ، اما ، در اوستا بارها به فروهر انسانهای پاک‌دین سرزمینهای دیگر هم اشاره رفته و از آنها ستایش شده است .

در بخش هائی از اوستا از فروهر آتش و آسمان و آب هم سخن به میان آمده است . «امشاسپندان» و «اهورا» هم دارای فروهر هستند . جوهر فروهر ، چنان شکوهمند است که یارمند اهورا در خلقت آسمان و زمین و گسترش الگوهای راستی در پهنه‌ی زمین است . در فروردین یشت ، حد این «یارمندی» چنانست که اهورا اعتراف میکند که اگر یاری فروهرها نبود زمین از آن دروغ می‌گردید .

در جهان بینی زرتشتی ، فروهرها ، کارهائی چون «ابزدان» می‌کنند . در جنگها یاری ده و در تنگناهای زندگی ، فریاد رس انسان می‌باشند.

تصویری که از آنها بدست داده میشود رساننده‌ی رابطه‌ی «فروهر»

ها با حیات زمین است

در فروردین یشت بند ۶۷- کرده بیست و یکم آمده است «فروهرها در پهنه‌ی رزم برای خانه و سرزمین خود می‌جنگند . برای آنجائی که هر- يك روزگاری در آن خانه و آشیان داشته‌اند ، بدانسان که گوئی مرد

دلیری رزم افزار بر میان بسته از دارائی فراهم آورده خویش دفاع میکند (۲۳)

اگر فروهر ها روان انسانها باشد آیا با نابودی «جسم» از بین میروند ؟... که باید گفت نه چنین است.

دراوستا فروهرها قبل از پیدائی «جسم» وجود داشته اند و حتی در کرده بیست و دوم در بند ۸۰ با ترکیب «فروهرهای ازلی» برخورد می کنیم .

به گمان من ، فروهرها با درونمایه اسطوره ای ، مفهومی نزدیک به طرح «مثالی» افلاطون پیدا می کنند .

از سوی دیگر ، جوهر حقیقت انسان ، بی گمان ، فروهر است که او را یارمند اهورا کرده است و باوهیتی خدائی داده است .

بدین لحاظ فروهر با «روح» در فرهنگ اسلامی - مسیحی - عبری و با «آتمان» در برهمنائی همسایگی پیدا می کند .

«در انسان واقعیت نخستین روح جاویدانی و فنا ناپذیر «آتمان»

است که آن را باید جزئی از خدا یا تجسمی از آن دانست (۲۰)

اگر فروهر ، تقریباً مفهومیست «عام» فر ، مفهومی «خاص» دارد ،

هر چند در خرده اوستا سخن از «فرایرانی» است ولی با اندکی

توجه به دارندگان «فر» ایزدی دراوستا ، می بینیم که فر خصلتی عام نداشته است ، بل ، با فردی «خاص» تعلق می گرفته است .

این افراد بنا به نوشته های همان خرده اوستا ، یا «کیانی» هستند
شویا بزرگان دینی که رسالتی بعهدہ دارند .

با این وضع روشن میشود که «فر» نه ویژه ی طبقات «فرو دست»
جامعه ، بل ، شاخصیت طبقات «فرا دست» بوده است .
دراوستا و بطور کلی در جهان بینی اساطیری ایرانی ، بعضی از
دارندگان «فر» ایزدی مقامی پیامبرانه دارند . مانند «زرتشت» «سوشیانت»
ها و «کیخسرو» و «جمشید» و ...

از سوی دیگر، در فرهنگ اوستائی ، فرمی تواند از دارنده خود،
که خط مشی اهریمنی پیش گیرد جدا شود .

در چنین صورتی شخص مزبور دیگر فاقد اصالت‌های قومی و
حاکمیت است . دراوستا «جمشید» از اینگونه است . آیا این ویژگی
در چشم اندازی وسیع‌تر، حق شورش و انقلاب ، برای توده ها نیست ؟
یعنی همان چیزی که در اساطیر چین می بینم ..؟

دراوستا «فر» به اشکال گونه گونه در می آید و بسیاری از بزرگان ،
حتی افراسیاب ، برای حاکمیت یافتن بر تمامی موجودات و سروری و
سالاری و پیروزمندی در پنهان هستی ، دنبال آن میگردند ، افراسیاب ،
اما ، هیچگاه موفق نمیشود . و این می رساند که «فر» سرشتی اهورائی
دارد و نمیتواند از آن ناراستان باشد .

عبدالحمید آیتی میگوید «فره ایزدی نوری است از جانب خدای

تعالی که خلایق فایض می‌شود که به وسیله آن به ریاست و حرفه‌ها و صنایع قادر میشوند. از این نور آنچه خاص است به پادشاهان بزرگ عالم و عادل تعلق می‌گیرد (۳۲)

در فرهنگ اسلامی - عبری، هم، با آنکه قوم یهود بر تمامی خلقهای جهان برتری داده شده است (شده بود) باز تنها این «پیامبران» و «پادشاهان» هستند که دارای شاخصیت خاص می‌باشند.

داشتن این «شاخصیت» درونمایه‌ی تمامی رفتارها و ارزیابیهای قومی و بشری است. چنین است که «پیامبران» در عین انسان بودن، در تحلیل نهائی مرتبه‌ی بالاتر و حالتی «فرابشری» دارند.

حرکت اسطوره‌ی «فر» در بینش‌های فلسفی - مذهبی مانند اسماعیلیه، مهمترین و بزرگی پیشوا و اساسی ترین الگوی الهام از عقل کل است. از سوی دیگر، «فر» مفهومی تقریباً نزدیک با «نور محمدی» در بعضی از شاخه‌های تشیع دارد. چه، «نور محمدی» همان جوهریست که به پیامبران یهودی - مسیحی - اسلامی و پیشوایان مورد قبول تشیع حالت قدسی و صاحب کرامات و همه‌زمانی و همه‌مکانی، و در تحلیل نهائی «فرابشری» میدهد.

در چین باستان، اعتقاد بر این بود که «فغفور» دارای فره است. این ویژگی فغفور، به اوصاف فرابشری میداد. شهروند جامعه‌چینی، خود را ملزم به رعایت موازین اجتماعی میدانست. چه، اعتقاد

داشت خاقان فرهمند ، برای جامعه سعادت و خوشبختی میآورد .
 چینیان ، همچنین معتقد بودند که «فره» میتواند ازدود مانسی
 به دودمان دیگری انتقال یابد .
 بدینگونه ، تغییر سلسله ها و جایجائی طبقات فرادست جامعه
 را تبیین میکردند . از سوی دیگر ، وقتی قرار باشد شهروند چینی تابع
 نظامات خاقانی باشد ، که دارندهی فرهی مقدس است ؛ بی گمان به
 خود حق می دهد که هیچگاه زیر بار دستورات و موازین کسی که فاقد
 این ویژگی آسمانیست نرود .
 به خوبی روشن میشود که توده های جامعه چینی ، با این استدلال
 و اعتقاد ، هم ، میتوانند در شبکه ای از الگوهای اسطوره ای ، علل
 شورشهای وسیع خلقی را توجیه و تبیین کنند .
 در نزد کلدانیان ، هم ، شاه بدلیل داشتن فره ایزدی ، نبار خدائی
 دارد . شاه حتی میتواند فره را به فرزند خود منتقل کند .
 در فرهنگ بابل ، حمورابی نیمه خداست . و قوانین «حمورابی»
 نشان میدهد که شورش علیه قوانینی که بافتی خدائی دارد در واقع
 شورش علیه خداست
 در میتولوژی مصر ، فرعون ، نه تنها دارای فره است ، بل ، در
 بیروندی اجتماعی ، در دسته ی خدایان جای دارد .
 چنین است که روشنائی و تاریکی ، که باران و همهی نمودهای

طبیعی و اجتماعی فرمانبر فرعون میباشد.

به خوبی روشن میشود، که اعتقاد به «فره» و رابطه‌ی آن با پادشاهان، که تبیین‌کننده رابطه‌ی پادشاه با شهروندان بوده، در روندی طولانی از حیات اجتماعی، شکلی منطقی تر به خود گرفته است.

با این وجود باید بدانیم، که کوشش بسیاری از روشنفکران قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی، بعد از عقب نشینی کلیسا، برای اثبات اینکه منشاء قدرت شاه، از طرف خداست و نه مردم؛ در واقع بیانگر گرایش ایندسته به میراث‌های اسطوره‌ایست. در حقیقت دفاع پندار گرایانه اینان، نه تنها منطبق با شرایط تاریخی نیست، بل، در حقیقت دفاع از منافع طبقات میرنده‌ایست، که از قدرت طبقات بالنده هراس دارند.

بهر حال، این نزدیکی «قهرمانان» و «خدایان» سبب آمیختن حماسه و اسطوره شده است.

نتیجه این امر، آنستکه عده‌ای معتقدند که زورمندی «قهرمانان» نه از اصلی متافیزیکی و خدایاری، بل، ریشه‌ی زمینی دارد. و اگر حالتی باور نکردنی در قدرت شخصیت‌های حماسی - اساطیری دیده میشود، چیز است سوای معیارهای اسطوره‌ای.

«پیرگریمال» میگوید: با آنکه اختلاف بارزی میان اساطیر و «دوره‌های قهرمانی» موجود است مع ذلك تئورسین ها، مدتها در تعیین این اختلاف در اشتباه بوده‌اند. بهترین نمونه آن سرگذشت

هراکلس میباشد. زندگی هراکلس به هیچ وجه جنبه اساطیری نداشته و در هیچیک از حوادث و «خوان» های او، مطالبی مربوط به اصول پیدایش عالم دیده نمیشود. درست که او آسمان را روی شانه های خود نگاهداشت ولی این امر برای اثبات قدرت جسمانی وی بوده و این عمل در وضع آسمان تغییری ایجاد نکرده است (۱۳). که اگر قرار باشد قضاوتی در گفته ی ایشان شود، بسايد گفت: چون قدرت جسمانی هر کول نه بگونه ای واقع گرا، بل، در شطی از تخیل و باور رها شده است قدرتیست اسطوره ای و نه چیز دیگر.

تازه می پرسیم وقتی «رستم» دیو سپید را - با آن ویژگیهای زورمندی و هولناکی که در شاهنامه آمده - نابود میکند، آیا فضای چنین نبردی در متن واقعیت است..؟

چرا جنگ رستم و سهراب را غیر اسطوره ای، و یا کمتر اسطوره ای می دانیم..؟

آیا نه باین دلیل است که جنگ، جنگیست حماسی و تقریباً در متن واقعیت و بدور از رگه های باور نکردنی..؟

هرچند رگه های اسطوره ای در کلیت داستان هست، ولی بیشتر فضائی حماسی دارد با ابعاد خاص حماسه.

بهر حال، و به عنوان نتیجه نهائی، باید گفت که قضیه ی تبار خدائی انسان ریشه در بینش های «توتمی» دارد.

«شهرها»

پاره‌ای شهرها، به اینکه برچه مبنا و کیفیتی، و بدست چه کسی ساخته شده، هویتی اسطوره‌ای دارند.

در فرهنگ اساطیری خلقها، چه بسیار «شهرها» که به دست «خدایان» ساخته شده‌اند. درواقع، «روزگاری هر شهر خدایی داشت. این خدا حامی و نیای شهر بود و تنها مردم خود را دوست میداشت. آنان را برای چیره شدن بر بیگانگان نیز یاری میکرد (۲۲).

در متولوژی آشور - بابل «مردوک» خدای شهر بابل و «شمش» خدای شهر سیپار و «سین» خدای شهر اور، میباشد. و اصولاً «بابل» به معنای دروازه‌ی خداست. در میتولوژی یونان، آتن شهر دختر «ژوپتر» است. اعتقاد چنین بود که خدای هر شهر بهنگامه‌ی دشواری‌ها و درگیریهای اجتماعی، یارمند آنهاست. در میتولوژی یونان بسیاری از خدایان به یاری مردمان «تروا» می‌شتابند تا از سقوط شهر بدست یونانیان جلوگیری کنند.

در میتولوژی روم، «رومولوس» اسطوره‌ای، سازنده‌ی شهر روم می‌باشد.

«کوه - زمین - سنگ»

در جهان اساطیری همه چیز هویت اسطوره‌ای دارد . زمین و سنگ و ... نه عناصری خاموش و گنگ ، بل ، عناصری «ذیشعورند» که امکان هر نوع کیفیتی برایشان وجود دارد .

روشن است که این طرز تلقی از «اشیاء» و نادیده انگاشتن مراحل «کیفی» و در نهایت امر، روند تکاملی درونی اشیاء ، ریشه در انگاره‌های «آنمیستی» دارد.

بشر نخستین ، می‌انگاشت که «هستی» در معنای گسترده‌ی خود ، محتوایی چون «انسان دارد» .

به سخن دیگر، اصل قیاس بنفس ، محور اصلی شناخت بشری بود . انسان طبیعت‌گرا ، بدلیل رشد نیافتگی ابزار تولیدی ، و نوپائی تجربه‌های «اندیشگی» قائل به جدائی «طبیعت» و «انسان» نبود .

روشن است که با چنین طرز تفکری هر چیزی که در شعاع زندگی قرار گیرد ، مفهوم و معنایی «انسان‌واره» می‌گیرد . زرتشتیان معتقد بودند که زمین دارای روان است .

درفر هنگ اسلامی آمده است که «... زمین در قدم او بلرزید گفت یا جبرئیل چه خواهی ؟ گفت يك قبضه خاك خواهم برگرفت

زمین اورا بعظمت وجلال خدا سوگند داد که از من خاك برمدار... (۱۵)
 در اینجا ، زمین دیگر آن سیاره‌ی رها شده در فضا با قانونبندی
 مادی خود ؛ آن خاموش ابدی نیست ، بل ، انسانواره‌ایست که هر
 نمود و حرکتی را «حس» می‌کند و می‌تواند از بودن خود دفاع کند و
 بزبان آید .

در اسطوره‌ی خلقت «آدم» زمین به سخن در می‌آید . آمده است
 که سنگها با «داوود» حرف می‌زده‌اند. کوهها ، به نوبه خود در تشکیل جهان
 بینی اسطوره‌ای بی تفاوت نبوده‌اند .

کوه در واقعیت مادی خود ، شکوهمند و بلند بال و سترگ است.
 و شاید به همین دلیل بوده که در اساطیر ملل ، کوه از مرزهای
 مادی گذشته و مفهومی والا تر و شکوهمند تر بخود گرفته است .

در اوستا ، البرز کوه جایگاه ایزدان و گیاهان ایزدیست . بر
 بلندیه‌ای البرز کوه ، نه سرما هست و نه گرما هست و نه مرگ هست و
 نه پلشتی ورنج هست . فضای البرز کوه ، انعکاسی از آرزوهای ناب
 بشری در جهان درد ها و ستمهاست .

در اوستا «اوشیدرن» کوه مفهومی ایزدی دارد .

در میتولوژی یونان «المپ» جایگاه خدایان است . در اساطیر
 چین «یانگک - پو» کوه معنایی اسطوره‌ای دارد . در فرهنگ اسلامی -
 عبری کوه «طور» حالتی روحانی بخود گرفته است .

در بسیاری از فرهنگها «وحی الهی» در کوه به پیامبران الهام شده است . از این میان میتوان از زرتشت و موسی و... نام برد ؛ که اولی بر بلندیهای «سبلان» و دومی در طورسینا به الهام پیامبرانه رسیده‌اند .

«تولد»

در میتولوژی یونان «آتنا» دختر زئوس ، به شکلی خارق‌العاده متولد میشود . «... آفینا (= آتنا) استاد هنرمند و حامی علم و هنر اصیل بود که در عین حال دختر محبوب «زئوس» جنگجوی بیباک بحساب می‌آمد . او از بدو تولد با «پرومته» دوستی داشت . تولد آفینا از سر پدر بوده است (۲۵)

در میتولوژی مسیحی - اسلامی ، عیسی بوسیله‌ی نیروئی «غیبی» شکل می‌گیرد .

و همچنین در میتولوژی اسلامی - عبری «حوا» از دندۀ چپ «آدم» به دنیا می‌آید .

در اساطیر ایرانی «مشی» و «مشیان» از گیاه «ریباس» متولد میشوند . در اساطیر ارمنی هم «زوینار» به علت خوردن آب چشمه ، آبتن میشود و صاحب دوتا پسر هم می‌گردد . (۲۶)

در اوستا ، مادران سه «سوشیانت» بر اثر آب تنی در دریاچه

کیانسی آبتن می شوند .

در میتولوژی «هیتی» کوماربی با صخره ازدواج میکند .
چیزی که می بایست اشارتی به آن شود، اینست که «زن نخستین» در
میتولوژی اسلامی - عبری - یونانی و مسیحی نقشی پلید دارد . اگر
«حوا» تشویق کننده ی «آدم» به گناه است در میتولوژی یونان هم
«پاندور» - نخستین زن - «ابی مته» برادر پرومته را گول میزند و رنج و
درد سراسر جهان را می گیرد .

«رود ها»

آبها نقش وسیعی در بینش های اسطوره ای دارند . آب بدلیل
نقش مهم حیاتی خود همیشه مورد تقدس و ستایش قرار گرفته است .
شرایط خاص جغرافیائی ، عامل دیگری برای خلق اسطوره های مربوط
به آب بوده است . در یونان به دلیل حضور مداوم آب در زندگی
اجتماعی انسانها ، کیفیات گونه گون رود ها و چشمه ها در اساطیر آن
جاریست .

به واقع میتوان گفت که اساطیر یونانی ، سرشار از شناخت
دریائی انسان یونانی است .

در ایران ، بدلیل وضعیت خشك و کم آبی ، آب به شیوه ی

بسیار زیبا و سرشار از معانی شکوهمند ستایش شده است. در آبان‌یشت دوباره‌ی ایزد بانو «آناهیتا» میخوانیم:

«اوست آن نیرومند درخشان بلند بالای خوش اندامی که بسان آبی جوشان و خروشان، به فراوانی همه آب‌های روی زمین روان است (۲۳)

در نزد ایرانیان قدیم، هیرمند رود مقدس بوده است. در میتولوژی ایران، آب از معنای متعارف «پاک‌کنندگی» فراتر رفته و ابعاد وسیع‌تر بخود گرفته است. و این ویژگیها، هنوز در فرهنگ توده‌ی ایران حفظ شده است.

امروزه برای سلامتی و بازگشت مسافر، به هنگام سفر، مقداری «آب» پشت سراومی‌ریزند.

در میتولوژی مصر، رود نیل، رودیست مقدس.

طغیان نیل منبع سرشاری برای کشاورزی بوده است. نیل در آن میانه خشک و سوزان، و در هجوم شن زارها، نقشی بس مهم در حیات اجتماعی - اقتصادی انسانهای حوزه‌ی خود داشته است.

در هند رود «گنگ» مقدس می‌باشد. هندیان برای بزرگداشت آن مراسم خاصی دارد.

در اساطیر چین هم «پینگ - ئی» ایزد بانوی آب است.

هنوز «در هند و چین (کامبوج) دو کس به نام «شاه‌آب» و «شاه

آتش» مورد تقدیس و تکریم مردمند ، و این مقام در خانواده انسان موروئی است (۹)

«جاودانگان»

در جهان واقعیت ، هر پدیده‌ای به حکم قانون لایزال حرکت ، دردگرگونی و تکوین است .

این «شدن» اما ، درمسأله «مرگ» و در رابطه با انسان ، بعدی از رنج و زخم و اضطراب و هوشی و عصیان را همراه بوده است .
میل به «جاودانگی» شاید تنها امیدی بوده که در فراسوی رنجها به سان شعله‌ای میدرخشیده است .

و این نیاز ، چه بسیار شکوهمند ، در میتولوژی ملل جای گرفته است . در ذهن اسطوره‌ای انسان ، این «بیمرگی» گاه در قطره‌ی آبی نهفته است ، و چه رنجها که انسانها در جستجوی آب حیات نکشیدند .
رنج اسکندر ، برای دست یافتن به «آب حیات» در تحلیل نهائی ، رنجی فردی نیست ، که توان گفت رنج همه‌ی آن کسانیست ، که در جستجوی جاودانگی به هیچستان رسیده‌اند .

در بعضی از فرهنگهای اساطیری ، شخصیت هائی هستند که به ،
مرز جاودانگی-آب حیات - رسیده‌اند ، و خود نویدیست به تشنه‌ی لبان

گمشدگان در بیابان برهوت هستی .

«الیاس در دریا هاست تا در ماندگان را یاری کند و کشتی را
سلامت ببرد و خضر در بیابانها و کوهها است تا راه نماید گمشدگان
را چون شب بود (۱۵)

در میتولوژی بابل ، هم ، «تموز» با نوشیدن «آب حیات» هستی
دوباره می یابد .

در اساطیر چین ، سخن از هشت جاودانه رفته است . در میتولوژی
ایران «نوس» و «اشوزدنگه» جاودانه اند . دسته ی دیگر ، بی آنکه به
آبی رسیده باشند ، به خوابی جاودانه فرو رفته اند که نشانی از مرگ و
زوال نیست .

در فرهنگ اسلامی «اصحاب کهف» در نوبت اول ۳۰۹ سال به
خواب میروند . در نوبت دوم ، اما ، تا به حشر در خواب غنوده اند .
در میتولوژی ایران «گرشاسب» به خواب رفته است و تنها در
روز رستاخیز بیدار میشود تا «سوشیانت» دوران ساز را در تشکیل جهان
آزاده ، هصر شرف و مردی و مردمی یاری دهد .

برخی از «جاودانه» ها ، سرشتی دوران ساز دارند که مأمور
استقرار مناسبات اقتصادی - اجتماعی ، در جهت نیازهای توده ای
هستند .

واز این میانند «سوشیانت» ها در اوستا و «محمد بن الحنفیه» در

کیسانیه ، و پیشوایان غایب در اسماعیلیه ، و ظهور «رهاننده» در نزد توده های زخمی عصر باستان ، و «مسیح» رهاننده نزد خلق ستمدیده یهود در عصر آشوب و چپاول ...

ریشه تاریخی این « جاودانگی » تشدید روابط و مناسبات ناهادلانه ، و سرکوبی جنبشهای توده ای ، همراه با گسترش یأس فلسفی و اجتماعی در بین توده ها میباشد .

بی گمان ، این نوع گرایشات ، در مسیر تاریخ ، نوعی «از خود بیگانگی» تاریخی را به وجود آورده است . و گفتنی است ، که این «از خود بیگانگی» نه همیشه ، بل ، در دوره هایی شکل میگیرد ، که توده ها دست از جنبش و گزینش اشکال گونه گون مبارزاتی ، کشیده و دل خوش کنند که همه ی کارها ، بدست رهاننده درست میشود . بنا براین ، مشخص میشود که قصد ما از مسیح شدگی تاریخی در مساله ی «رهاننده» برچه مناسبت .

پس میتوانیم وجه دیگر این «انتظار تاریخی» را تحلیل کنیم و بگوئیم که انتظار تاریخی ، در درون خود ، نقطه ی «اعتراض» را هم شکل میدهد .

به بیان دیگر ، این انتظار ، همراه با پذیرش دخالت «فرد» در امر مبارزه ، میتواند ادامه ی سنت مبارزه در نزد توده ها ، و در تحلیل نهائی ، بیانگر هویت شورش آنها در دوران ستم و چپاول و حاکمیت

ظالمانه‌ی طبقات فرادست باشد .

عشق توده‌های ترسیده به این «سنت» و پویندگی در راه‌الگوهای انسانی وابسته به آن ، گسترش مبارزه در تمامی سطوح ، و جلوگیری از گسترش هر آن فرهنگی است که در حفظ شرایط موجود بازروزور ، با توده‌ها روبرو میشود .

«زنده شدن مرده»

در فرهنگ مسیحی- اسلامی ، عیسی دارای چنان نیرویست که «مرده» ها را زنده میکند .

در اساطیر چین هم «لی نو - جا» بوسیله‌ی پارسایان «دائوگرا» زنده میشود .

«سفر به بهشت و دوزخ و دنیای مردگان»

مانند سفر «وی ناموی نن Wainamoinen قهرمان فنلاندی :

در فرهنگ اسلامی «ادریس» بوسیله‌ی «ملك الموت» سفر واره‌ای به دوزخ و بهشت دارد .

در اساطیر یونان «اورفه» پس از مرگ همسرش بدرخواست ایزدان

به جهان دیگر می رود.

و همچنین سفر «دیونی سوس» Dionysos «باگوس» که به هنگامه‌ی بزرگ شدن برای آوردن مادرش به جهان دیگر سفر می کند .

«بلند بالائی انسان»

در فرهنگ اسلامی درباره‌ی قد «آدم» آمده که «... بی‌بالا سخت بلند بود چون برفتی با آسمان رسیدی و با فرشتگان آسمان سخن گفتی» (۱۵)

«رفتن به آسمان»

آسمان ، برای انسان همیشه معنائی شگفت داشته است . و در هر مرحله از رشد تاریخی خود کوشیده تا بر ازهای آن دست یابد . اگر انسان معاصر ، به یاری رشد نیروهای مولده و تکامل فرهنگ اجتماعی توانسته به بسیاری از رازهای کیهانی ، به شیوه‌ی مادی و منطقی دست یابد ، در مراحل آغازین و حتی مراحل میانی تکامل تاریخی به شیوه‌ی اسطوره‌ای پناه می برده است . در شاهنامه ، کیکاوس ، سوار بر کرکسانی میشود و در آسمان به

سفر می‌نشیند. در فرهنگ اسلامی، هم، سلیمان به یاری «دیوان» در آسمان سفر میکند. در اساطیر چین «چانکو» به ماه سفر میکند. در میتولوژی یونان «ایکار» با بالهای مومی پرواز میکند، و دریغ و درد که خورشید مومها را ذوب میکند وایکار سرنگون میشود. در نزد سرخ پوستان قوم «اساکه» که معتقد بودند از «تبار ماه» و «خورشید» ند به آسمان می‌روند.

«نبرد روشنائی و تاریکی»

بر حسب شرایط کارورشد نیروهای مولده، و نیز، شرایط خاص تاریخی، پدیده‌های طبیعی - اجتماعی، با مفاهیم گونه‌گونی در اساطیر منعکس شده است.

نحوه‌ی تجسم این «نمود» ها، کاملاً حماسی و رساننده‌ی حد تکامل فرهنگ هر قوم و بویژه، میزان شناخت آنها به اشکال و فنون جنگی است.

در بهرام یشت، ما شاهد بسیاری از ایزادجنگی، و نحوه‌ی بکار بردن و میزان کارآئی آنها هستیم.

محتوا و شکل این نبردها، حتی آندسته از نبردها که بین خدایان و دیوان اتفاق می‌افتد، تماماً متأثر از وضعیت اجتماعی به معنای وسیع

کلمه است .

در بین عناصر طبیعی ، آندسته که هستی را متناسب با تولید اجتماعی است ، معنائی «خوب» و آندسته که نازا و متضاد با تولید اجتماعی است ، معنائی «بد» گرفته است .

در این میان «روشنائی» پدیده‌ی هستی بخش و بارآور و شادمانه است ، که انسانها را در جریان کار و زندگی و تولید اجتماعی یارمند است . تاریکی ، اما ، پدیده‌ی پلشت و ناهنجار معرفی میشود .

چنین است که «آتش» در بیشتر اساطیر ملل ستایش و یا دست کم در فضائی ستایشگونه دیده می شود .

«آتش را همه اقوام متمدن روی زمین ستوده اند . تمدن گیتی مدیون همین آتش است ، آنچنانکه پروردگار آتش «آگنی» نزد هندوان و خداوندگار «هستیا» Hestia نزد یونانیان و Vest نزد رومیان و پروردگار تسووانگ Taso-Wang نزد چینیان ستوده اند ، ایزد آذر نیز نزد ایرانیان ستوده است» (۲۷)

در فرهنگ عبری - اسلامی هم ، خدا ، به هیئت صاعقه و آتشی سترگ و بسیار درخشانی بر کوه طور تجلی می یابد . در «میتراثیسم» هم روشنائی قبل از صبح ستایش میشود .

در یونان «پرومته» ی شکوهمند ، برای یاری دادن انسان ، آتش مقدس را از بارگاه زئوس و دیگر خدایان میدزدد .

روشن است که نقش اقتصادی و فرهنگی آتش، پایه اساسی مقدس بودن آن در تمامت فرهنگهای اسطوره‌ای و نیمه اسطوره‌ایست. در تمدنهای امروزه، بازمی‌توانیم ماندگاری آتش را در بسیاری از رفتارهای اجتماعی و مناسک دینی شاهد باشیم.

در فرهنگ اسلامی - مسیحی از «شمع» برای نذر و نیاز استفاده می‌شود.

در بسیاری از تابلوهای نقاشی که موضوعانی مذهبی دارند، دور سر بزرگان دینی راه‌آله‌ای از نور و روشنایی گرفته است. مردم ایران، گاه، به تیغ آفتاب و به شاه چراغ، سوگند یاد می‌کنند.

در بینش اشراقی «سهروردی» جسم تاریکی است و روح روشنایی.

بهر حال، همچنانکه در متن واقعیت، روشنایی و تاریکی، باران خشکی متضاد یکدیگرند، در انگاره‌های اسطوره‌ای این «دوگانگی» هم دیده می‌شود.

در اساطیر فنیقی، پسردریا و ایثار کننده باران بر «مت» خدای خشکسالی پیروز می‌شود.

در سروده‌های تیریش، جدال ستاره‌ی «تشت» و «اپوش» دیو خشکسالی، به شیوه‌ی کاملاً حماسی و عینی تجسم یافته است.

درفر هنگ اوستائی ، صفاتی که برای «تشر» آمده تماماً دارا و بارهای روشنائیست .

«تشر» ستاره ایست درخشان و زیبا ، اوست که باران رامی آور و به هنگامی نبرد ، به شکل اسب سپید زیبایی درمی آید . ایزد است که برف و باران ، که چشمه و جویبار، او را شیفته اند .

«اپوش» اما ، دیویست با آمیزه ای از پلیدی و تاریکی ، که با هنگام نبرد به شکل اسبی سیاه و کل درمی آید .

در اینجا پیروزی «تشر» نه یکباره ، بل تحت تأثیر واقعیت اقلیمی - باران و خشکسالی - تجسم یافته است .

در نخستین نبرد ، تشر شکست می خورد. در نبرد دوم ، به یاری اهورا و انسانها ، اپوش شکست می خورد و آبها و گلها و همه ی زمینها نجات پیدا میکنند.

در اساطیر چین هم ، جنگ تاریکی (بن) و روشنائی (یانگ) دیده میشود .

در اساطیر آشوری - بابلی نبرد «تیامت» غول کوه پیکر و زشت با «مردوک» ایزد روشنائی ، هم ، آمده است .

«طولانی بودن عمر»

مانند عمر غیر منطقی و غیر علمی «نوح» در فرهنگ اسلامی - عبری
 (نوح بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرد پس جمله ایام نوح
 نهصد و پنجاه سال بود که مرد) (۲۸)
 و همچنین عمر غیر منطقی زال ورستم در شاهنامه و جمشید واژی -
 دهاک و فریدون و جز آنان در میتولوژی ایرانی .

«افسون تقلیدی»

بر طبق بینش جان گرائی ، تمامی موجودات جهان دارای روح
 و روانند . گفتنی است که «روح» نه به معنای ذهنی ، بل ، به مفهوم
 ساده و مادی آن مراد است .

روشن است که درک آنمیستی جهان ، بعدها به گونه های انتزاعی
 و با از دست دادن مفهوم عملی خود ، در فرهنگ انسانی جریان پیدا
 کرد .

درک آنمیستی جهان ، بی گمان ، باری ده انسان در جریان کار و
 فعالیت عینی اقتصادی و فرهنگی بود .

انسان باور داشت که با تقلید اعمال و اشکال حیوان مورد نظر، می‌تواند بر آن مسلط شود. «مثلاً ایلمن هاقبل از صید نهنگ پیکره‌ای از نخجیر خود با علف درست میکردند و آن را بر پشت زنی^۱ مینهادند و آن زن بگردد اجاق میخزید و در این حال کودکان بر او هجوم آورده و پیکره نهنگ را قطعه قطعه میکردند. این کار بمنظور تضمین موفقیت حتمی شکار انجام می‌یافت.

سرخ پوستان قبل از شکار گاو میش و حشی رقص هائی ترتیب میدادند که چند روز پیاپی بطول میانجامید (۱۷)
همین باور، انگیزه‌ی اساسی او در شکل حرکات و آئین هاشد که بواقع هسته‌ی بنیادی «تاتر» و «رقص» در تاریخ هنر به حساب می‌آید.

توجیه و تفسیر جهان بر اساس الگوهای جان‌گرائی، تمامی جهات اندیشه او را فرا گرفته بود. در بسیاری از ادبیات و زبانهای جهان، زمین را مادر می‌گویند. و همچنین است عقیده‌ی «آنکسی منس» فیلسوف یونانی درباره‌ی روان انگاری زمین.

«انسان ابتدائی همانطور که عملاً برای تسلط بر محیط خود می‌کوشید، برای تسخیر همزادها یا جانهای اشیاء نیز تلاش می‌کرد. این تلاش به صورت «جادوی تقلیدی» که مبتنی بر اصل تداهی مشابهت است درآمد (۹)

بسیاری از این «یاور» ها با تغییراتی چند، هنوز درست قومی ما باقی مانده است که به پلزه‌ای از آنها اشاره میشود.

۱- در موقع مراسم عقد، یک زبان از شله سرخ درست میکنند و آنرا زیر عروس بزمین میخکوب میکنند و میگویند:

«زبان مادر شوهر، خواهر شوهر، جاری و پدر شوهر را بستم (۲)»

۲- در موقع عقد دختر، یک نفر قفل را دائماً می بندد و باز میکند و همینکه خطبه تمام شد آنرا قفل میکند و آن قفل نباید تا شب عروسی باز شود برای آنکه داماد با زن دیگری آشنا نشود (۲). که احتمالاً قفل نماد آلت جنسی زن و کلید نماد آلت جنسی مرد می باشد که منطبق با اصل مشابهت است.

۳- درخت میوه که بار ندهد دو نفر با بیل و تبر و تیشه میروند پای آنه. یکی از آنها تشر میزند بدوخت و بلند می گوید این درخت را باید کند میوه نمیدهد و پلی درخت را بیل میزند، دیگری ضامن میشود جلو می آید و دست او را نگه میدارد و میگوید: این دفعه را ببخشی اگر سال دیگر میوه نداد آنوقت ببر؛ درخت میترسد و سال دیگر بار میدهد (۲)

۴- پنهان کردن ناخن و موی سر و دندان برای آنست که آنها

بدست دشمن نیفتد زیرا یکی از عملیات جادوگری که امروزه هم در محله جهود ها رواج دارد بنه گداز Envou Tement است برای این

اینکار جادوگر آدمک کوچکی از موم درست کرده دندان یا موی سرو یا ناخن دشمن را در آن عروسک مومی میگذارد و پس از بجا آوردن مراسم مخصوصی هر نقطه از تن آدمک مومی را زخم بزنند صاحب ناخن یا موی سر از همان نقطه رنجور میشود (۲)

«دگر شکلی انسان»

در بسیاری از اساطیر خلقها، سوای منشاء حیوانی و گیاهی انسان، انسان تغییر شکل میدهد و به چیزی دیگر تبدیل میشود. مانند: اسطورهی «نارسیسم» در میتولوژی روم که زیبا روئی بود و دست آخر، به هلت «خود پرستی» به گل زرگس مبدل شد. و همچنین است، اسطورهی «آدونیس» در اساطیر فنیقیها، که به موجب آن وی مردی جوان و زیبا بوده که ناگاه، به وسیلهی گرازى زخمى و «آفرودیت» او را به شقایق نعمانی مبدل میکند.

و یا تبدیل شدن «آتیس» چوپان به درخت کاج در افسانه های فروگى یا.

در میتولوژی ایران، هم، از خون «سیاوش» گیاهی سبز میشود که نام آن گیاه سیاوش است.

و همچنین از نطفه کیومرث - انسان نخستین - «ریباسی» به وجود

می آید که از آن «نرینه» و «مادینه» انسانها به وجود می آیند . و چرا ریاس..؟ که احتمالا باید تو نمی باشد در اساطیر ایرانی .
 در اوستا می بینیم که «پا اورو» به وسیله ی فریدون تبدیل به کرکسی میشود . در اساطیر سرخ پوستان ، هفت برادر به هفت ستاره تبدیل می شوند .

«گذشتن و قدم زدن بر روی آب»

در اساطیر ، هر پدیده ، می تواند هویت قانونمندان خود را از دست بدهد . چنانکه در فرهنگ اسطوره ای مسیحیت ، عیسی بارها بروی آب قدم می زند ، بی آنکه غرق شود و یا حتی خیس گردد .
 در تفکرات صوفیانه ایران ، بسیاری از پیروان «مولوی» را اعتقاد اینست که او بروی آب قدم می زده است .
 در فرهنگ اسلامی ، بدستور خداوند رود «نیل» شکاف بر - میدارد و «موسی» و پیروانش بی آنکه غرق و یا خیس شوند از آن میگذرند .

«دوگرت» خاطرنشان میسازد که در چین اعتقاد به سرویست که اگر «بریدگی ایجاد شود ، شیرهای از آنها به بیرون می تراود که اگر کسی آن را به کف پای خود بمالد ، خواهد توانست بر روی آب

راه برود (۱۲)

در آبان یشت کرده نوزدهم بندهای ۷۷ و ۷۸ «آناهیتا» بدرخواست
«ویستورو» که از او میخواهد قسمتی از رود «ویتنگوهیتی» را خشک
کند تا از آن بگذرد؛ رشته ای از آب را از رفتن باز میدارد و آخر خشک
میکند. در حالیکه رشته های دیگر همچنان در جریان است.

«انسان خدا آلی»

در بینش اسطوره ای، خدایان و الیزدان بسیاری از صفات و
ویژگیهای انسانی را دارا هستند. به بیان دیگر، انسان در وسیع
مناسبات اقتصادی - اجتماعی خود را «نمونه» بسیاری از خدایان قرار
داده است.

یکی از بنیانگذاران فلسفه علمی میگوید: «منه‌ب شناخت انسان
به طریقی غیر مستقیم و چرخان است... مسیح واسطه ای است
که انسان همه الوهیت باطنی و محدودیتهای مذهبی خویش را متوجه او
می سازد» (۲۹).

این «خدا سازی» انسان، به نظر «فوترباخ» ریشه اصلی «از خود
بیگانگی» (= الیناسیون) است.

حقیقت اینست که، انسان در هر مرحله از رشد تولیدی، گونه های

« متفاوتی از خدایان را خلق کرده که سوای ضرورت‌های اقتصادی ،
جوابگوی نیازهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی او هم بوده‌اند .

پیدائی و تکوین «خدایان» رابطه مستقیمی با نظام تولیدی و
ویژگیهای محیطی انسانها داشته است . از نظر منطق فلسفه علمی ، انسان
در مرحله «شبان» خدایانی را خلق کرده ، که متفاوت با «خدایان»
در مرحله نظام کشاورزیست .

گفتنی است که همین مفاهیم ابتدائی ، هستی بنیادی و تاریخی ،
بسیاری از مفاهیم والگوهای رفتاری مذاهب متکامل تر می‌باشد . بسیاری
از مراسم و جشن ها که امروزه ، به عنوان آداب و رسوم معرفی میشوند
در آغاز ، خاستگاهی آئینی داشته‌اند .

در فرهنگ اساطیری بسیاری از ملل ، جشن هائی دیده می‌شود ،
که در حقیقت منعکس کننده ی تولید کشاورزیست .

در مثل : در میتولوژی مصر «لوزیرس» خدای گیاهانست و در نتیجه نیایش
ها و مراسم مربوط به آتن رابطه مستقیمی با تولید کشاورزی دارد .

« در مذهب خلاق فنیقیه ، آئین مذهبی کشاورزی مقام اول را
داشت . این مراسم خاص در فصل کسارهای کشاورزی «تولد میافتد»
با ظاهر میشوند . درو و میوه چینی با مراسم جاوهئی ، که موقعیت کار
را «تضمین میکرد» توأم بود . (۲۲)

بهر حال ، تناسبات کلی خدایان ، در بسیاری از اساطیر ملل دیده میشود .

در میتولوژی یونان می بینیم که چگونه گروهی از خدایان «المپ» طرفدار مردم «تروا» می شوند و گروهی دیگر طرفدار مردم یونان . خدایان کاملاً شکلی انسانی دارند و یا نیمه انسانند . عشق - ورزی میکنند و چون انسانها بهم مهر می ورزند . شراب می نوشند . از قربانی کردن انسانها بدرگاهشان خشنود میشوند . با انسانها ازدواج میکنند . صاحب ربه ها و میشان پروارند . روی تخت های زرین می نشینند . کفشهای زرین می پوشند . گاهی خشمگین می شوند و با انسانها ستیز می کنند . بهر شکلی که بخواهند در می آیند و ... این ویژگیهای خدایان عصر هومری ، بعد ها ، مورد اعتراض «کسنوفانس» یونانی قرار می گیرند و او چون «ابراهیم» فرهنگ اسلامی - عبری ، طرفدار خدائی می شود بریده از تمامی خصوصیات بشری ؛ خدائی برتر و بی حرکت و فاقد جسم .

مهرداد بهار، می نویسد «ایزدان ایرانی همه روشن و درخشان اند. اغلب گردونه دارند . در نبرد ها به سود پرهیزگاران و دلاوران ایرانی شرکت می جویند. چون برای ایشان مراسم قربانی برپا کنند از آسمان فرود می آیند . بر بستری از گیاه می نشینند و سهم خویش را از قربانی دریافت می دارند (۱۸)

دراوستا ، ایزد بانو «آناهیتا» دارای بازوان زیبا و سپید و زیور - های پر شکوه است . دارای اسبهای یک رنگ و یک نژاد از ابر و باد و

باران و تگرگ است . سوار بر گردونه میراند . کفشهای درخشان با بند های زرین دارد . دارای هزار رود و هزار دریاچه است . خانه ای دارد با صد پنجره روشن و هزار ستون زیبا . در هر خانه اش تختی هست زیبا با بالشهای خوش بو . جامه اش پرچین وزره ای زرین دارد . گوشواره زرین دارد و گلوبندی برگلوی زیبایش می درخشد . در تیر بشت ، ایزد «تشت» را چنین می بینیم : درست چشم و بلند بالا و روشن چشم ، که گاه به پیکرجوانی پانزده ساله درمی آید .

در مهریشت ، ایزد «مهر» دارای هزار گوش است و هزار چشم و ده هزار دید بان و هزار گونه چالاک . گردونه ای دارد که اسبانش با سمهای زرین و سیمین از آبهای مینوی می نوشند و در آسمان گردش می کنند .

ایزد «بهزام» دارای کمانها و تیرهای پران آهنین و آراسته از بر کرکس است . هزار نیزه و هزار تبرزین دوتیغه پولادین و هزار خنجر و هزار گرز آهنین دازد .

اوست که به شکل مرد زیبایی با دشنه های زرین درمی آید . جالب است اشاره کنیم که در میتولوژی یونان «خدایان» حالت های جنسی دارند و از این نظریه خدایان مادینه شکل بسیاری ، در سلسله مراتب خدایان برخوردار می کنیم . در کیش هندیان باستان ، خدایان ، «مادینه» رسته شده اند .

در فرهنگ اسطوره‌ای چین باستان، هم، «یانگ» و «یین» دو خدای بزرگ آسمان و زمین، دواصل «نرینه» و «مادینه» هستند.

در اساطیر ایران، ایزدان مادینه، درهاله‌ای از «شرم» نشسته‌اند و چون خدایان یونانی پروانیستند.

در فرهنگ اسلامی، که از نظر رشد اجتماعی و تکامل تاریخی متفاوت از جوامع بدوی می‌باشد، باز به الگوهای «انسان‌شکلی خدایان» برخورد می‌کنیم.

این شاخه که به لحاظ محتوای ایدئولوژی اسلامی، جریانی سطحی و ابتدائی می‌باشد؛ گواه حضور اندیشه‌های انسان‌خدائی در میان بعضی از گروه‌های اجتماعی است.

«کرامیان» هر چند نتوانستند تأثیر مهمی در اندیشه‌های اسلامی داشته باشند، ولی، بهر حال نمی‌توان هویت تاریخی آنها را نادیده انگاشت. در اندیشه اینان، بسان بینش‌های ابتدائی، خدا دارای «جسم» است و بسیاری از صفات انسانی را داراست. اینان بسیاری از آیات قرآنی را که در «لفظ» معنائی انسانی می‌دهد مانند «کرسی و دست و...» را به شیوه خود تفسیر می‌کردند.

کرامیان در جریان کنکاش‌های سیاسی-مذهبی خود، هر چند معتقد به جوهر بودن جسم خدا شدند، ولی بهر حال این نوع تحلیل و تفسیر آیات قرآنی با ایدئولوژی بنیادی اسلام منافات داشت.

و از طرفی نمیتوانست با شرایط جدید تاریخی، یعنی رشد نظام
فئودالی و پیدائی طبقات و اقشار جدید و دیگر مسائل خاص جوامع
اسلامی منطبق باشد. بهمین جهت در مدتی بسیار کم فراموش شد.

«برگشتن از دنیای مرگ»

در اساطیر اسپانیا، «سید» Gid پهلوان نامی ضد تازی، پس از
مرگ سوار بر اسب در میان لشکریان ظاهر میشود و آنها را یاری میکند.
و همچنین در اساطیر صوفیانه‌ی ایران، پیروان «منصور حلاج» را
اعتقاد به رجعت منصور است.

«حیوانات و پرندگان»

اینکه در تمامی فرهنگهای اسطوره‌ای، به حیوانات وحشرات و جانوران
گونه‌گون برمی‌خوریم، که در هاله‌ی از اسطوره قرار گرفته‌اند؛ بی‌گمان
ریشه در بینش‌های توتمی دارد.

بی‌گمان «توتم» ها، نخست جنبه‌ی عینی داشته‌اند و هر قوم بر حسب
روند اقتصادی و شرایط جغرافیائی، حیوان یا حشره‌ی راتوتم خود
میدانسته‌اند. در جریان روند تاریخ، اما، به دلیل ایستائی اقتصاد و

ضرورتاً ماندگاری و دیرینگی «سنت» بسیاری از «توتم» ها از شکل عینی و حتی کارکرد اقتصادی خود خارج ، و مفهومی «فرهنگی» هم به خود گرفته اند .

لوی اشتراوس می گوید : توتمها نه فقط چیزهایی خوردنی، بلکه اندیشیدنی هستند - (۷)

بینش «توتمی» در تاروپود تمامی فرهنگها، به شیوه های گونه-گون و با درجات متغیر وجود دارد .

«آثار این تفکر هنوز در زبان های ما باقی مانده است مثلاً ما می گوئیم «گاو به ما شیر می دهد» درحالی که گاو به ما شیر نمی دهد ، بلکه ما بدون میل و اجازة گاو شیر او را می دوشیم و به غنیمت می بریم» (۸)

بینش توتمی ، آنچنان در فرهنگ اولیه گسترده بوده، که حتی ریشه بعضی از خدایان هم «توتمی» بوده است .

مانند «ایندره» در بهمائی که از گاوی ماده پدید می آید .

در این محبت ما به چند مورد از آنها اشاره می کنیم .

۱- بزرگ شدن انسان به وسیله حیوانات و پرندگان :

در روایات اسلامی «بخت النصر» بوسیله ی سگی بزرگ میشود

و رشد می یابد . در چین هم «هائو-گی» به واسطه ی گوسفندان و گاو

نگاهداری میشود .

در ایران معتقدند که «چنگیز» از شیر ماده گرگی رشد یافته و علت خونخواریش هم در همین خاصیت شیر گرگ است .
در اساطیر ایران ، کیخسرو را ماده سگی شیر می دهد . در اساطیر روم ، دو بچه ی کاهنه با کره معبد « وستال » را ماده گرگی پرورش می دهد .

فریدون دارنده ی «فر» ایزدی به وسیله گاوی پرورش می یابد . کوروش و اردشیر توسط ماده بزی در جنگلها پرورش می یابند . جد هخامنش هم توسط عقابی بزرگ می شود . در شاهنامه « زال » به وسیله ی «سیمرغ» پرورش می یابد .

در اساطیر یونان هم «اخیلِس» به وسیله یك سانتور Centure بزرگ می شود .

در اساطیر اسکاندیناوی گاوی به نام «ادوملا» غولان و خدایان را پرورش می دهد .

۲- حیوان شکلی ایزدان و خدایان :

در اوستا «تشتَر» گاه به پیکر اسب سپید پاك و زیبائی با گوشهای زرین و لگام زرنشان درمی آید ، و گاه به پیکر گاوی زرین شاخ . ایزد بهرام ، به شکل گاو نر زیبائی با شاخهای زرین ، گاه به کالبد اسب سپید زیبائی با گوشهای زرد و لگام زرین درمی آید . در مرحله ی دیگر ، به کالبد اشتیری سرمست که چشمان دور بینش در تیره

شبان از دور میدرخشد درمی آید . گاهی به کالبد گراز نری با دندانها و چنگالهای تیز و چهره خال خال و بسیار قوی ، و گاه ، در کالبد شاهینی بسیار نیرومند و قوچی زیبا با شاخهای پیچ در پیچ ، و در مرتبه آخر به کالبد بز زیبایی با شاخهای سر تیز درمی آید . به خوبی دیده میشود که فصل مشترکهای زیادی بین ایزد بهرام و تشترو وجود دارد .

در فرهنگ اسلامی سخنی از «گاو» و ماهی «خارق العاده» می رود . «گفتم زیر زمین چیست فرمود گاوی است و این هفت زمین در میان سرویست . سؤال کردم که صفت وی چیست فرمود که چهل هزار سر دارد و هر سری تا سر دیگری با نصد سال راه است . پرسیدم که پای گاو بر چیست فرمود بر ماهی است (۱۵)

در بهرام یشت بند بیست و نهم سخن از ماهی «کر» به میان می آید که «.. خیزایی به خردی موئی را در رود «رنگهای» دور کرانه به ژرفای آدمی تواند دید» (۲۳)

در فرهنگ اساطیری چین هم ، می بینیم که «نهنگ» ایزدی سر و چشمی آدمی وار دارد .

در فرهنگ و روایات اسلامی - عبری ماهیتی است که سرش به آسمان می خورد . در اوستا از اژدهای شاختاری حرف می رود که بلندی «زهر»ش به اندازه ی یک نیزه است و بسیار هولناک است و اسبان و مردان را می بلعد و بدست «گرشاسب» از بین می رود .

در شاهنامه ، «رخش» مفهومی اسطوره‌ی دارد که او را از معنای متعارف حیوانی جدا می‌سازد .

و همچنین است «قیرات» اسب کوراوغلو در فرهنگ اساطیری خلق آذربایجان .

طرز تولد حیوانات ، هم ، در بیشتر فرهنگ‌های اسطوره‌ی دارد. در مثل ، در روایات اسلامی ، به هنگام طوفان نوح به علت فراوانی موش و نجاست ، «خوك» از دبر فیل و «گر به» از عطسه‌ی شیر به وجود می‌آیند .

که البته ، این خود نقی روند تکاملی حیات ، و اعتقاد به الگوهای ضد تکاملی «خلق الساعه» حیات است .

مطلب دیگر اینکه ، حیوانات به سان انسان دارای نطق و بیان هستند . «بومیان آمریکا و آفریقا معتقدند که میمون‌های بزرگ با یکدیگر گفتگو میکنند ولی جلو آدمیزاد خودشان را به نادانی می‌زنند تا آنها را بکار گمارند (۲)

در فرهنگ اسلامی «مار» با «آدم» سخن می‌گوید .

در قصه یونس از «ماهی» صحبت می‌رود که بسیار خارق‌العاده است و نقشی بس مهم در قصه بازی میکند .

«پس یونس آمد تا لب دریا و با مردمان در کشتی نشست ، تا سه شبانه رز و کشتی میرفت روز چهارم بوقت چاشتگاهی دریامتلاطم

شد و ماهی عظیم جلو کشتی بگرفت و از هر سو که راندند رو بسوی کشتی میکرد، درماندند، پیری در میان ایشان بود که بسیار آزموده بوده گفت کسی گناه کار در میان هست طلب کنند تا او را ماهی دهیم ... هر کس خویشتن را بر ماهی عرضه میکرد نمی پذیرفت تا بیونس (ع) رسید و اوقصه خویش بگفت و او را بدریا انداختند و ماهی او را فرو برد ... آورده اند که ماهی با او سخن در آمد» (۱۵)

در فرهنگ اسلامی، همچنین از «طاووسی» سخن می رود که با «آدم» حرف می زند.

ذهن اسطوره سازانسان که از درك مادی پدیده ها عاجز بوده است برای توجیه بسیاری از پسرندگان اطراف خود در دنیای اسطوره یله شده است.

مردم ایران معتقدند که صدای مرغ حق به خاطر نژاد هیست که سرارث و میراث با خواهرش دارد.

در اساطیر چین «کلاغ» مرغی افسانه ای و مینوی است که بصیرتی شگرف دارد و قادر به بازشناسی رویداد های آینده و بهروزی و شور - بختی آدمیان است. (۱۲)

در فرهنگ اسطوره ی اسلامی . کلاغ به علت «ارشاد» قابیل کج - اندیش و کج رفتار، در توطئه علیه «هابیل» و نحوه ی پنهان کردن جسد آن شهید، پیام رسان مرگ ها و نیستیهاست.

در شاهنامه ، از مرغی انسان واره بنام «سیمرغ» سخن می رود که کارساز و راهگشاست .

«در حماسه چین نیز گزارش همانندی دربارهٔ پرنده‌ای به نام «رخ» آمده است که با «لی - جنیگ» (قرینهٔ چینی رستم) پیوند دارد . این پرنده شگفت ، به شکل «جان - دنگ - دائو - جن» پارسا در - می آید و به «لی - جنیگ» در برابر «نو - جا» یاری می رساند و جان او را نجات می دهد (۱۲)

در فرهنگ اسلامی هم ، در قصه سلیمان ، از «سیمرغ» ی حرف زده میشود که شباهت زیادی به سیمرغ ایرانی دارد . دست و پای سیمرغ همانند انسانست . همچون نمونه‌ی ایرانی خود ، بر فراز درختی بلند آشیان دارد که به غیر از او پرنده‌ای را پروای پریدن و رسیدن به آن درخت نیست .

دیدار سیمرغ برای مردم آمیخته با ترس و دلهره است .

در بهرام یشت ، هم ، از پرنده‌ی سخن می رود که پرش مانند پر «سیمرغ» درمان بخش است و باطل کننده‌ی جادوها و راز پیروی بر دشمن است .

«طوفان»

قصه‌ی طوفان ، خاص فرهنگهای عبری - مسیحی - اسلامی نیست ، بل ، در فرهنگهای بسیاری از ملل دیده میشود .

در مثل ، در میتولوژی یونان چنین آمده : که «خشم زئوس از گناهکاری نوع بشر سبب توفان عظیمی شد ، در این جریان فقط يك مرد و يك زن که در كلك كوچکی که قراهم آورده بودند بر نشسته‌اند و صدا البته با سفارش «پرومته» و پس از آرامش توفان كلك و کرجی شان برقله‌ی «پارناس» فرومی نشیند و رهایی می یابند (۳۰)

در اساطیر ایرانی «این هشدار از برای آغاز توفان . همراه با چاره سازی و کاردانی بود .

پس اهورا مزدا جمشید را می گوید که بایستی يك غار بزرگ و وسیع قراهم سازد که امن و امان باشد و در آنجا از تخمه و نژاد ستوران و چارهایان و مردمان و پرندگان و آتش سرخ و سوزان بهترین شان را جای دهد (۳۱)

در اسطوره‌ی توفان ایرانی ، مانند اسطوره‌ی کتاب مقدس ، از انتخاب جانداران و موجودات زیبا ، به صورت جفت - جفت و تیره ها نوع ها و حفظ نسل سخن رفته است .

در هندوستان هم از چنین طوفانی یاد شده است . پژوهشگران معتقدند که «عبرانیان» تحت تأثیر «حماسه گیل گمش» بابلی ، طوفان را شکل داده اند .

بهر حال ، گمان می رود که بر اثر تغییر و اوضاع جغرافیائی ، طوفانی به وقوع پیوسته ، که بعد ها در ذهن انسانها ، شکل و محتوائی اسطوره‌ای به خود گرفته است . بویژه اینکه هم « افلاطون » و هم « پولیبیس » از طوفانی جهانی یاد می کنند .

چیزی که باید بگوئیم اینست که ، بنمایه‌ی اسطوره‌ای توفان ایرانی ، برخلاف یونانی و عبری و اسلامی ، نه گناه ، بل ، از حسن نیت اهورا سرچشمه می گیرد . در اینجا طوفان از سرخشم «خدا» نیست ، بل ، به صورت واقعی طبیعی قلمداد میشود . با توجه باین ویژگی ، باید بگوئیم که فصل مشترکهای طوفان یونانی و اسلامی و عبری ، بیشتر است تا ایرانی .

«درختان و گیاهان»

درخت و گیاه ، در بینش اسطوره‌ای ، جنبه‌های شعر گونه‌ای دارند ، که به نحوه بسیار زیبایی با «تخیل» سرشته شده اند .

دخالت اسطوره‌ی انسان در جهان ، درخت را دارای ابعاد

گونه‌گون انسانی کرده است .

هستی «درخت» با دورترین لحظه‌های درونی انسان اسطوره‌ی پیوند دارد .

انسان و درخت ، در چشم اندازی وسیع‌تر ، مفهومی عاشقانه دارند . درخت ، با پوست قهوه‌ی و سایه سار خود و زمزمه‌ی کوچک پرندگان ، عاشقانه ترین و عاطفی ترین کلام را از زبان عاشقان شنیده است . در میتولوژی ایران ، از «سروی» سخن میرود که سرشتی مینوی دارد و معروف بسرو کاشمر است . در اوستا درخت «ویسپو بیش» خاصیت درمانی دارد .

در اوستا ، همچنین گیاه «هوم» - در هندامرت سوم - نگاهبان گفتار ایزدبست و بزرگترین و شاعرانه ترین ستایش برای اوست . هوم -- که قبلاتوسط زرتشت نفی شده بود -- در البرز کوه می‌روید و مکانی مینوی دارد . هوم توسط «عقابی» به هر کرانه‌ی پراکنده می‌شود . هر کس آنرا آماده سازد صاحب پسری نامدار و بلند مرتبه می‌شود .

فریدون و گرشاسب و زرتشت را «هوم» به ستایش کنندگان خود داده است . هوم ، دلیری و پیروزی و درستی و فرزانی می‌دهد . هوم بخت‌گشای آرزوی دخترانست .

کمترین فشرده و نوشابه آن برای نابودی بسیاری از دیوان و

دشمنان کافی است .

در فرهنگ ایرانی -- اسلامی معاصر ، از « اسپند » برای دفع چشم زخم استفاده میکنند .

در بهرام یشت ازدو گیاه بنامهای « هپرسی » و « نمذک » سخن می رود که تقریباً مقدسند و دیوان آنها را نابود میکنند . در شاهنامه ، رستم ، توسط سیمرغ ، از درخت پرتوان و پرقدرت « گز » برای شکست اسفندیار روئین تن استفاده میکند .

در فرهنگ لرستان ، درختان بسیاری یافت میشود که به آنها « دارمراد » می گویند و بخت کَشاو بر آورده بسیاری از آرزوها و برطرف کننده بیماریها و پلیدیهاست .

این درختان اغلب نزدیک امامزاده یا قبر بزرگی قرار دارند . هر حاجتمندی با بستن مقداری پارچه به « دارمراد » می خواهد که آرزویش بر آورده شود .

در چین درخت « کاسیا » مراسم خاص داشته و باور داشتند که خوردن میوه آن ، زندگی را بازمی گرداند .

در اساطیر چین ، همچنین ، درختان روح و روان دارند و با انسان حرف می زنند .

« س ا ن » نام درختی است در چین که « جاودانگی » می آورد . در فرهنگ اسلامی هم از درختان سخنگو یاد شده است .

مانند : « ... زکریا به درختی رسید آن درخت گفت یا زکریا
بیا تا من تورا جای دهم درخت باز شد زکریا در میان درخت شد و آن
درخت بهم آمد چنانکه بود . (۱۵)

در داستان نوح گیاه «مورد» منشائی بهشتی دارد . بسیاری از گیاهان
از شکست چشم «آدم» بر سر کوه سرانديپ روئیده اند .
استفاده از «اسنید» تنها خاص فرهنگ امروز نیست ، بل ، در
بند هشن هم از آن استفاده شده است .

در اساطیر سرخ بوستان گیاهان و جنگلها از موی ریخته گوزن به
وجود می آیند . در اساطیر بابلی گیاهی است که به نام «گیاه ولادت»
معروف است و نزد «شمش» Shamash خدای مهر است . و وقتی
همسر «اتن» ازدرد زایمان به فریاد رسیده است ، شمش عقابی رامأمور
میکند تا آن گیاه را به «اتن» نشان دهد .

خاصیت این گیاه و نحوه ی زایمان همسر «اتن» یاد آور داستان
رودابه و بدنیا آمدن رستم در شاهنامه است .

« در اروپای قدیم درخت یرستی رواج به سزا داشته و برخی
بیشتر بیشه ها در نظر زرمین ها مقدس و تحصن گاه محسوب میشده است (۹)

پایان

«کتابشناسی»

- ۱- سخنی چند درباره شاهنامه - عبدالحسین نوشین
- ۲- نیرنگستان - صادق هدایت
- ۳- فلسفه تاریخ - امری نفر- ترجمه عبدالله فریار
- ۴- تاریخ ادیان - علی اکبر ترابی
- ۵- مسائل زیبایی شناسی و هنر - ترجمه محمد تقی فرامرزی
- ۶- لوکاج - جورج لیشت هایم - ترجمه بهزاد باشی
- ۷- لوی اشتراوس - ادموند لیج - ترجمه حمیدعنایت
- ۸- چگونه انسان غول شد - ایلین - سگال - ترجمه آذر آریان پور
- ۹- جامعه شناسی هنر - امیرحسین آریان پور
- ۱۰- سوگ سیاوش - شاهرخ مسکوب
- ۱۱- مقدمه ای برسیرفلسفه درعصر نوزایی و روشنگری و . سوکولوف - ترجمه مجید کلکله چی
- ۱۲- آئین ها و افسانه های ایران و چین باستان - جی . سی . کوياجی - ترجمه جلیل دوستخواه

- ۱۳- فرهنگ اساطیر یونان و روم - پیر گریمال - ترجمه
احمد بهمنش
- ۱۴- چرا مسیحی نیستم - برتراند راسل - ترجمه عبدالعلی
دستغیب
- ۱۵- کلیات قصص الانبیاء - مولانا محمد جویری
- ۱۶- تاریخ اجتماعی هنر - منوچهر کیان
- ۱۷- تاریخ جهان باستان - نویسندگان شوروی - ترجمه
باقر مؤمنی و صادق انصاری و علی‌اله همدانی
- ۱۸- اساطیر ایرانی - مهرداد بهار
- ۱۹- مقدمه‌ای بر سیر فلسفه در جهان باستان و قرون وسطی - و .
سو کولوف - ترجمه مجید کلکه چی
- ۲۰- اخلاق در هند چین باستان - ای ، زاموشکین - ترجمه
ب . کیوان
- ۲۱- اساطیر ایرانی - کارنوی - ترجمه احمد طباطبائی
- ۲۲- درآستانه رستاخیز - امیر حسین آریان پور
- ۲۳- اوستا - گزارش ابراهیم پورداود - نگارش جلیل
دوستخواه
- ۲۴- انسان در گذرگاه تاریخ - البین - مگال - ترجمه م .
زمانی

- ۲۵- اساطیر -- سیمون مارکیش - ترجمه ۱- بیانی
- ۲۶- سامونسی داوید -- گردآورنده تومانیان بزبان ارمنی .
- ۲۷- آناهیتا -- ابراهیم پورداود - به کوشش مرتضی گرجی
- ۲۸- تورات -- باب نهم - سفر پیدایش
- ۲۹- بازخوانی داستایوسکی -- ی . کاریاکین - ترجمه ناصر مؤذن
- ۳۰- تاریخ ادیان -- هاشم رضی
- ۳۱- دین قدیم ایرانی -- هاشم رضی
- ۳۲- فرهنگ و زندگی - شماره ی ۱۷ - مقاله فارابی - نوشته عبدالحمید آیتی .